



رادیکالیسم و آگاهی در مبارزات کارگران هفتتپه

از لحظه واگذاری مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفتتپه به بخش خصوصی تاکنون، کارگران این شرکت یک لحظه آرام و فرار نداشته و پیوسته درحال اعتراض بوده‌اند. غیراز اعتصابات بزرگ کارگران در مقطع واگذاری (اسفند ۹۴)، سال ۹۵ نیز کارگران این شرکت ده‌ها بار دست به اعتصاب و تجمع و راهپیمایی زده‌اند. این مبارزات با همان شدت و حدت در سال ۹۶ نیز ادامه یافته است. خصوصی‌شدن کشت و صنعت هفتتپه، از همان آغاز با یک تعرض بزرگ و همه‌جانبه علیه کارگران این شرکت همراه بوده است. دستمزدها بموقع پرداخت نمی‌شود و مانند نیمه اول دهه هشتاد و پیش از شکل‌گیری و اعلام موجودیت سندیکای کارگران نیشکر هفتتپه، با ۳-۴ ماه تاخیر پرداخت می‌شود. بسیاری از مزایای کارگران مانند حق پاداش بهره‌برداری، لباس و کفش و غیره یا بکلی حذف شده و یا با اشکالات جدی روبرو شده است. کارفرما، بیمه کارگران و نیز سهم ۴ درصدی بیمه بازنشستگی پیش‌از موعد را نمی‌پردازد که این موضوع تمدید اعتبار دفترچه‌های بیمه و صدور احکام بازنشستگی بسیاری از کارگران را با مشکل روبرو ساخته است. برای صدها کارگر فصلی نی‌بر، فقط بابت زمان اشتغال

در صفحه ۳

یمن در چنگال تضادهای پیچیده و بحران‌های عمیق

در صفحه ۱۲

قاچاق انسان در جمهوری اسلامی

در مهر ماه، از محاکمه و محکومیت اعضای یک باند قاچاق دختران خبر داده شد. این باند طی دو سال فعالیت بیش از ۸۰۰ دختر را به دبی و مالزی برده و به تن فروشی واداشته بود. و پیش‌تر نیز خبرهایی از قاچاق دختران به کشورهای عربی حوزه خلیج فارس نظیر دبی منتشر شده بود.

اخباری پراکنده و هر از گاه و از این‌رو، به ظاهر ناچیز. اما اگر اخبار متعدد طی سالیان را در کنار هم بگذاریم، به ابعاد این پدیده پی خواهیم برد. در سال ۱۳۸۲، مسئولان رژیم اعلام کردند ۲۰۰ باند قاچاق در استان آذربایجان غربی کشف شد. در سال ۱۳۸۳، روزنامه شرق طی گزارشی نوشت ماهانه ۳ تا ۵ جسد دختر ایرانی به کشور انتقال داده می‌شود و همچنین از حراج ۵۴ دختر ایرانی در امارات متحده عربی خبر داد. در همان سال، در میزگردی با موضوع "قاچاق انسان" خلبان ایرانی یکی از خطوط

در صفحه ۸

در حاشیه سخنان علی ربیعی در "شبکه یک سیما"

علی ربیعی، عنصر امنیتی درجه اول رژیم که وزیرکار روحانی‌ست، در یک برنامه تلویزیونی بنام "صبح بخیر ایران" در شبکه یک سیما، به توضیح و تشریح عملکرد صد روزه وزارتکار پرداخت و "تسنیم" مورخ ۱۲ آذر، مشروح اظهارات وی را بچاپ رساند.

علی ربیعی البته در همان آغاز سخنان خود تاکید نمود که او، هم وزیر "امنیت سرمایه" است که به آن "افتخار" می‌کند و هم به اصطلاح وزیر کارگران و افراد جویای کار!

کارگران البته می‌دانند که علی ربیعی در طرح این ادعا که وزیر کارگران و افراد جویای کار است، تا چه حد راست می‌گوید و صد البته که مهم نیست علی ربیعی در مورد خودش چه می‌گوید، مهم این است که کارگران در مورد این عنصر امنیتی و کارگزار سرمایه، چه

در صفحه ۶

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

در صفحه ۵

اقدام ترامپ در انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و پیامدهای آن

هر اقدام امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان همواره اقدامی در جهت تقویت ارتجاع جهانی و تحکیم اسارت و ستم بر مردم و ملت‌های ضعیف تر بوده است. اقدام اخیر رئیس جمهور آمریکا علیه مردم تحت ستم فلسطین نیز از این قاعده برکنار نیست.

پس از یک هفته گمانه زنی های رسانه ای، سرانجام در شامگاه روز چهارشنبه ۱۵ آذر (۶ دسامبر)، دونالد ترامپ رئیس جمهور آمریکا طی یک نطق تلویزیونی بیت المقدس را به عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت.

او با اشاره به مصوبه ۱۹۹۵ کنگره آمریکا جهت انتقال سفارت ایالات متحده از تل آویو به بیت المقدس تاکید کرد که، "زمان اجرایی کردن آن مصوبه مدت ها بود که به تاخیر افتاده بود". ترامپ در حالی که مایک پنس معاون اولش او را همراهی می کرد، پس از امضاء مصوبه کنگره آمریکا، رسماً دستور انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به بیت المقدس را نیز صادر کرد. او به رغم اعلام چنین تصمیمی، گفت: "ایالات متحده همچنان به راه حل ایجاد دو کشور مستقل پایبند خواهد ماند".

تصمیم رئیس جمهور آمریکا اما، از همان آغاز اعلام رسمی آن در تلویزیون، با موجی از مخالفت های بین المللی مواجه شد. تنها چند دقیقه پس از اعلام رسمی این تصمیم، آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد در واکنش به آن، با صدور بیانیه ای اعلام کرد: "از لحظه اول بر عهده گرفتن [مسئولیت] دبیرکل سازمان ملل متحد، مخالفت ما را با هرگونه تصمیم یک جانبه که مسئله صلح میان اسرائیل و فلسطینیان را به خطر بیندازد، اعلام داشته ام".

دبیرکل سازمان ملل، همچنین با اعلام اینکه هیچ راه حل جایگزینی به غیر از تشکیل دو کشور مستقل وجود ندارد، مجدداً تاکید کرد: "موضوع بیت المقدس آخرین موضوعی است که باید در جریان مذاکرات میان دو طرف طرح شود و هرگونه تصمیمی در باره آن باید با مشارکت و مداخله شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد و قطعنامه مصوب این نهاد صورت گیرد".

به دنبال مخالفت دبیرکل سازمان ملل، محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان فلسطینی و روسای کشورهای عربی و اسلامی و نیز بسیاری از دولت ها و رهبران کشورهای قدرتمند جهان نسبت به این تصمیم دونالد ترامپ، واکنش منفی نشان داده و تاکنون به صورت رسمی مخالفت های خود را با آن اعلام کرده اند.

در صفحه ۲

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

اقدام ترامپ در انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس و پیامدهای آن

در این میان، علاوه بر مخالفت چین و روسیه، پنج کشور اروپایی عضو شورای امنیت سازمان ملل شامل بریتانیا، فرانسه، آلمان به عنوان سه عضو دائم در کنار سوئد و ایتالیا دو عضو دیگر شورای امنیت، در بیانیه ای مشترک از اقدام دونالد ترامپ انتقاد کرده و آن را تصمیمی "غیر سازنده" در راه ایجاد صلح میان اسرائیل و فلسطینیان توصیف کرده اند.

در میان موج مخالفت های منطقه ای و جهانی، رژیم اشغالگر و نژاد پرست اسرائیل، تنها کشوری بوده که از تصمیم رئیس جمهور آمریکا استقبال کرد. پس از نطق ترامپ، بنیامین نتانیاهو به فوریت از تصمیم او و "سخنان شجاعانه" اش تشکر و قدردانی کرد. دیگر مقام های دولت اسرائیل نیز، با استقبال از آن و با آگاهی از فرایند خشونت بار چنین تصمیمی گفته اند، خود را آماده رویارویی با تبعات آن کرده اند.

در گیری های نظامی و وضعیت خشونت باری که هم اینک میان اسرائیل و فلسطینیان حاکم است، از زمان اشغال سرزمین های فلسطینی و تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ شکل گرفت. این وضعیت در پی جنگ ۶ روزه ژوئن ۱۹۶۷ میان اعراب و اسرائیل شدت یافت. جنگی که با تصرف بخش های دیگری از سرزمین های فلسطینی از جمله بیت المقدس شرقی توسط ارتش اشغالگر اسرائیل تا کنون به کانون مناقشات دیرینه میان اسرائیل و فلسطینی ها تبدیل شده است. چرا که اسرائیل با اشغال بخش شرقی این شهر، از همان زمان خواهان انتقال پایتخت خود به بیت المقدس شد و این در حالی است که فلسطینی ها نیز بخش شرقی بیت المقدس را پایتخت آینده کشور مستقل فلسطینی می دانند.

مناقشه بر سر نحوه حاکمیت بر این شهر، که اعراب و فلسطینیان آن را "بیت المقدس" می خوانند و یهودیان از آن با نام "اورشلیم" یاد می کنند، همزمان برای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان از اهمیت مذهبی و تاریخی خاصی برخوردار است. مسلمانان، بیت المقدس و مسجدالاقصاء را نخستین قبله گاه خود می دانند، یهودیان و اسرائیلیان، سرزمین فلسطین را قلمرو پیامبری موسی و شهر بیت المقدس را به عنوان عبادتگاه اصلی یهودیان، شهری مقدس می شمارند، مسیحیان نیز این شهر را زادگاه عیسی می دانند و بر این باورند که عیسی پس از نبوت و ورود به این شهر بود که به اوج رسید و از این رو بیت المقدس را از اماکن مقدس خود می دانند.

با توجه به مجموعه واقعیات یاد شده، سرنوشت آتی بیت المقدس و نحوه حاکمیت بر آن برای اسرائیل و فلسطینی ها از اهمیت به سزایی برخوردار است. لذا، بر بستر همین حساسیت های موجود است که شورای امنیت سازمان ملل برای حل این بحران دیرینه از سال ۱۹۸۰ تاکنون، ۹ قطعنامه به تصویب رسانده است که به موجب آن، هیچ یک از طرفین مناقشه به صورت یکطرفه نمی توانند بیت المقدس را بعنوان پایتخت خود به رسمیت بشناسند. قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل از جمله قطعنامه هایی است که در آن اشغال بیت المقدس شرقی به دست ارتش اسرائیل در جنگ شش روزه

۱۹۶۷ به روشنی محکوم شده است. همین امر و شرایط ویژه حاکم بر اوضاع منطقه تاکنون سبب شده بود که دولت آمریکا هیچگاه به صورت رسمی حاکمیت اسرائیل بر بیت المقدس، که بخش شرقی آن از اراضی اشغالی محسوب می شود را نپذیرفته بود.

در واقع، به دلیل همین حساسیت مذهبی و وضعیت مناقشه برانگیز این شهر بود، که حتی به رغم اینکه از سال ۱۹۹۵ کنگره آمریکا انتقال سفارت ایالات متحده از تل آویو به بیت المقدس را تصویب کرد، هیچکدام از سه رئیس جمهور پیشین آمریکا یعنی بیل کلینتون، جورج بوش و باراک اوباما حاضر به اجرای آن نشدند. عدم اجرای مصوبه کنگره آمریکا توسط روسای جمهور پیشین در شرایطی بود، که بر اساس قانون این کشور، دولت آمریکا هر شش ماه می بایست در مورد انتقال سفارت از تل آویو به بیت المقدس تصمیم می گرفت. اما، دولت های پیشین به دلیل "بحران خاورمیانه و حساسیت آن" و نیز تأثیری که انجام آن می توانست بر "امنیت ملی آمریکا" و منافع آن داشته باشد، پس از ورود به کاخ سفید عملاً از به اجرا گذاشتن این مصوبه کنگره خودداری می کردند.

اکنون اما، در شرایطی که خاورمیانه با بحران های بیشتری نسبت به گذشته مواجه است و گسترش آتش جنگ های نیابتی، فرقه ای و مذهبی بیش از هر زمان دیگری کشورهای منطقه را تهدید می کند، رئیس جمهور ایالات متحده در صفحه تلویزیون ظاهر شد و در مقابل چشم جهانیان و فلسطینیان آواره و زخم خورده، مصوبه کنگره آمریکا را امضاء و عملاً انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به بیت المقدس را اعلام کرد.

به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل از طرف آمریکا، یک تعدی آشکار به حقوق مسلم مردم ستمدیده فلسطین است. این اقدام ارتجاعی و ماجراجویانه دونالد ترامپ، آنهم در وضعیت جنگی و بحران فزاینده کنونی، عملاً به معنای تقویت ارتجاع در منطقه خاورمیانه و فراتر از آن شعله ور ساختن هرچه بیشتر دامنه مناقشات مذهبی در سراسر جهان و تقویت بنیادگرایی اسلامی است. کافی به حوادث همین چند روز اخیر توجه شود که چگونه گروه های اسلامگرا و دولت های دینی اسلامی تلاش نمودند با سوء استفاده از احساسات مذهبی توده های نا آگاه، از این اقدام امپریالیسم آمریکا در جهت اهداف ضد انسانی خود بهره گیرند. اقدام ارتجاعی دولت آمریکا در وضعیت موجود، علاوه بر تشدید مناقشات اعراب و اسرائیل و گسترش درگیری های خشونت بار در مناطق فلسطینی نشین اسرائیل که عملاً از روز جمعه ۱۷ آذرماه شروع شده و تاکنون با یورش نیروهای اسرائیلی به معترضان این تصمیم آمریکا، تعدادی از فلسطینی ها کشته و نزدیک به ۲۰۰ نفر نیز زخمی شده اند، روند صلح نیم بند میان اسرائیل و تشکیلات خودگردان فلسطینی ها را نیز در ابهام فروبرد.

پوشیده نیست که موضع انتقادی دولت های عربی و پیامد آن پیام های هشدارآمیز و یا تشکیل

کنفرانس های عربی و منطقه ای در مخالفت با تصمیم رئیس جمهور آمریکا، برای دونالد ترامپ فاقد اهمیت لازم است. چرا که از درون این مخالفت ها و کنفرانس هایی که اغلب کشورهای شرکت کننده در آن، خود متحدان منطقه ای آمریکا هستند، هرگز تصمیمات جدی و تأثیرگذار بر سیاست منطقه ای دولت آمریکا اتخاذ نمی شود. اینگونه کشورهای عربی، پیش از اینکه آمریکا به آنان نیازمند باشد، خود نیازمند حمایت همه جانبه امپریالیسم آمریکا در عرصه سیاسی و نظامی هستند. این واقعیت، دست کم در وضعیت کنونی که یک بحران جنگی بر منطقه حاکم است، بیش از همه برای خود دونالد ترامپ روشن است.

اسرائیل اما، در معادلات سیاسی و اقتصادی ایالات متحده از جایگاه ویژه و منحصر به فردی برخوردار است. اسرائیل یکی از پایه های حفظ قدرت و منافع امپریالیسم آمریکا در منطقه خاور میانه است. در مناسبات میان اسرائیل و آمریکا، این فقط دولت اسرائیل نیست که به حمایت همه جانبه این کشور نیاز دارد، بلکه آمریکا نیز به جهاتی نیازمند اسرائیل است. شاید با کمی تسامح بتوان گفت، که دولت آمریکا در امر پیشبرد سیاست های کلان اقتصادی و نظامی خود، بیشتر به یهودیان و لابی گری های آنان نیازمند است تا اسرائیل به آمریکا. در واقع این نیازمندی های سیاسی و اقتصادی در طرفه است که دو دولت آمریکا و اسرائیل را طی دهه های متمادی به دو متحد استراتژیک و پایدار نسبت به هم تبدیل کرده است.

با جو ملتپسینی که در خاورمیانه ایجاد شده است، هیئت حاکمه ایران تلاش خواهد کرد تا از این فرصت بوجود آمده بیشترین استفاده را ببرد. جمهوری اسلامی که همواره در پی توسعه طلبی و پیشبرد سیاست های پان اسلامیتی خود در منطقه بوده است، برای برون رفت از بحران های داخلی همواره به ایجاد و خلق دشمن در بیرون از مرزها متکی بوده است. برای طبقه حاکم ایران مهم نیست که این دشمن، فرضی باشد یا واقعی، مهم این است که ذهنیت توده های مردم را همواره به سمت دشمن و خطرات آن متوجه کند و البته در پیشبرد این سیاست خود تاکنون موفق نیز بوده است.

حال با وضعیت بوجود آمده، جدای از همه تبعات منفی تصمیم رئیس جمهور آمریکا در به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل، از گسترش خشونت در کرانه های باختری گرفته تا یورش ارتش اسرائیل به مردم بی دفاع فلسطین، از تحریکات حزب الله لبنان گرفته تا تشدید منازعات میان اعراب و اسرائیل، از در ابهام فرو رفتن روند صلح نیم بند اسرائیل و فلسطینی ها گرفته تا مسدود شدن کورسهای روزنه امید برای ایجاد کشور مستقل فلسطینی و بازگشت اسرائیل به مرزهای پیش از جنگ شش روزه ۱۹۶۷، در حقیقت این جمهوری اسلامی است که از سیاست های ماجراجویانه دونالد ترامپ بهره می برد. در شرایط کنونی، هیئت حاکمه ایران با دامن زدن به احساسات مذهبی توده های ناآگاه و سازماندهی نیروهای ارتجاعی وابسته به خود در لبنان، سوریه و دیگر کشورهای منطقه، بیش از پیش در پیشبرد سیاست های توسعه طلبانه، تقویت ارتجاع اسلامی و آتش افروزی در منطقه بهره خواهد برد.

رادیکالیسم و آگاهی در مبارزات کارگران هفت‌تپه

حق بیمه به سازمان تامین اجتماعی پرداخت شده است. این موضوع نیز تأثیر منفی مستقیمی بر سابقه کار و در نتیجه زمان بازنشستگی این گروه از کارگران نداشته است. حدود سه سال پیش ظاهراً دولت طی مصوبه‌ای، ۲۵ میلیارد تومان برای پرداخت حق بیمه دوران غیراشتغال کارگران فصلی نی‌بر اختصاص داده بود، اما گویا فقط مبلغ ۱۵ میلیارد آن به سازمان تامین اجتماعی پرداخت شد که گروهی از کارگران فصلی توانستند بازنشست شوند، اما از ۱۰ میلیارد باقی‌مانده، خبری نیست. علاوه بر این‌ها کارفرما با برقراری یک فضا و دیسپلین شبه‌نظامی و پادگانی و نصب دوربین‌های دیجیتال، کنترل و شدت کار و استثمار کارگران را افزایش داده است. کارگران هفت‌تپه راهی نداشته‌اند جز آن‌که در برابر این یورش‌ها بایستند، از دستاوردها و حقوق خود دفاع کنند و به کارفرما اجازه ندهند با آن‌ها مانند برده رفتار کند. کارگران نیشکر هفت‌تپه با استفاده از مهم‌ترین سلاح طبقه کارگر یعنی اعتصاب و بعد تجمع و راهپیمایی و مسدود ساختن جاده و گاه اشکال رادیکال‌تر مبارزه، به نبرد با کارفرما و حامیان دولتی آن برخاسته‌اند.

سال‌های گذشته به کنار، در همین سال ۹۶ کارگران نیشکر هفت‌تپه چندین اعتصاب و تجمع و راهپیمایی با حضور پررنگ خانواده‌ها داشته‌اند. اعتصابات و تجمعات کارگران در نیمه اول خرداد که در ادامه به راهپیمایی و مسدودساختن جاده اندیمشک - اهواز منجر گردید و البته اخراج و تعلیق ۳۰ کارگر را در پی داشت. نیمه دوم خرداد، دوباره کارگران وارد اعتصاب شدند. هنوز شعله‌های این اعتصاب فروکش نکرده بود که با بدهی‌های کارفرما و مدیریت، کارگران مجدداً در اوایل تیر ماه وارد اعتصاب شدند و تا بازگشت بکار کارگران اخراجی یا تعلیقی، به اعتصاب ادامه دادند. نیمه دوم تیر ماه نیز اعتصابات و تجمعات اعتراضی و مسدودساختن جاده تکرار شد. ۱۳ کارگر طی یورش شبانه نیروهای امنیتی به محل زندگی یا در محل کار بازداشت و روانه زندان شدند. اعتصاب اما تا آزادی تمام کارگران بازداشت شده ادامه یافت. در اعتصابات یک‌پارچه مرداد ماه دست‌کم ۷۰ تن از کارگران به دادگاه احضار شدند.

به‌رغم اعتصابات و اعتراضات مکرر کارگران اما کارفرما جز اعمال زور و وعده‌های توخالی چیزی تحویل کارگران نداده است. شیوه عمل کارفرما در ارتباط با خواست‌های کارگران در اساس بی‌توجهی و درنهایت این بوده است که پس از یک سلسله اعتصاب و اعتراض سرانجام از مجموع خواست‌های کارگران، تنها یک ماه، از چهار ماه حقوق عقب‌افتاده را به حساب کارگران واریز نماید و در عین حال وعده بدهد بقیه را بعداً خواهد پرداخت. اما تابخواهد پرداخت همان یک ماه دستمزد عملی شود، یک ماه گذشته است و کارگران دوباره سر جای اول هستند و ۴ ماه حقوق معوقه طلبکارند. این روال



کارگران، این تجمع با تجمعات دفعات گذشته فرق داشته و تا احقاق اهداف پرسنل از جمله حقوق‌های کارگران روزمزد در ماه‌های بهمن و اسفند سال ۹۴ هیچ کارگری بر سر کار باز نخواهد گشت.

۳ به کلیه پرسنلی که تاکنون همچون کبک سر در زیر یرف برده و تاکنون در هیچ اعتصابی شرکت نکرده‌اند اخطار داده میشود که دیگر دوران سوء استفاده از شهامت بعضی پرسنل که حتی حاضر به خودسوزی شده بودند به سر آمده و چنانچه در تحسن روز شنبه شرکت نکنند اسامی آنها در شبکه‌های مجازی معرفی خواهد گردید.

۴ به قائم مقام دروغگوی شرکت هشدار جدی داده خواهد شد چنانچه سریعاً شرکت را ترک نکنند به عاقبت بدی مشابه افراد خائن به شرکت در گذشته همچون آقای زیودار و مستعدی مبتلا گردیدند و اجازه ورود به شرکت از سوی کارگران از وی سلب خواهد شد. (تأکیدها از ماست)

در بند ۵ پیام، به نیروهای انتظامی و دادگستری شوش توصیه شده است که دست از مقابله با کارگران و پرونده‌سازی برای آن‌ها بردارند. بدنبال انتشار این فراخوان توأم با اخطار و تهدید اعتصاب شکنان و قائم مقام شرکت، "سیماک افشار" قائم‌مقام شرکت سراسیمه خود را به جمع کارگران رساند تا طبق معمول به حیل‌ها و تاکتیک‌های همیشگی برای جلوگیری از اعتصاب متوسل شود. ۹ آذر اعلام کرد یک ماه حقوق کارگران واریز می‌شود و چنین وعده داد که با آغاز فصل بهربرداری، پرداخت دستمزد همه کارگران رسمی، قراردادی، پیمانی و روزمزد، عملیاتی خواهد شد.

۱۰ آذر هشدارهایی از جانب کارگران وسیعاً در شبکه‌های مجازی پخش شد به این مضمون که مدیریت بخاطر ترس از اعتصاب، به دست و پا افتاده است و کارگران نباید فریب وعده‌های توخالی آن را بخورند و با ذکر این‌که همین مدیریت بود که کارگران مبارز را به دادگاه معرفی کرد، مجدداً به جاسوسان و خبرچینان هشدار می‌داد که دست از این کار و همکاری با مدیریت بردارند وگرنه اسامی آن‌ها را در شبکه‌های مجازی منتشر خواهند کرد. ۱۱ آذر، روز آغاز اعتصاب فرا رسید و پس از آن‌که در

تا به امروز ادامه یافته است. اعتصابات و تجمعات اعتراضی کارگران هفت‌تپه در ماه جاری (آذر ماه) نیز در واقع ادامه اعتصابات و اعتراضات پیشین بود چرا که یورش کارفرما ادامه دارد، حقوق‌های عقب افتاده را پرداخت نکرده و هنوز هیچ‌یک از خواست‌های کارگران برآورده نشده است. اعتصاب اخیر کارگران که از ۱۱ آذر آغاز شد و در ۱۸، ۱۹ و ۲۰ آذر به اوج خود رسید، یکبار دیگر سطح نسبتاً بالای اتحاد و آگاهی سیاسی کارگران، وجود یک سازماندهی مخفی نسبتاً قوی و رشد بیش از پیش اشکال رادیکال مبارزه در صفوف کارگران هفت تپه را به نمایش گذاشت. پنجشنبه ۹ آذر پیام کوتاهی از طرف "کارگران کشت و صنعت هفت‌تپه شوش" در شبکه‌های اجتماعی انتشار یافت. این پیام حاکی از آن بود که روز قبل (۸ آذر) گروهی از کارگران مبارز و پیشرو شرکت، گرد هم آمده و در جلسه‌ای پس از شور و بحث و مشورت، سازماندهی یک اعتصاب فراگیر را تدارک دیده‌اند. این گروه از کارگران تصمیمات جلسه خود را در ۵ بند به اطلاع "پرسنل زحمتکش" شرکت رساند، در این پیام، علاوه بر فراخوان و اعلام اعتصاب از روز شنبه ۱۱ آذر، تمام پرسنل شرکت به اتحاد و اعتصاب دعوت شده و به اعتصاب شکنان نیز هشدار داده شده است. در پیام، ضمن افشای دروغ‌ها و نیرنگ‌های مدیریت، بر تصمیم قاطع کارگران به ادامه مبارزه تا پیروزی تأکید شده است. پیام می‌نویسد:

" طی جلسه‌ای که دیرروز ۸ آذر بین عده‌ای از کارگران رسمی و روزمزد و نلسوزان این شرکت برگزار شد در پایان جلسه تصمیماتی گرفته شد که به اطلاع پرسنل زحمتکش شرکت ایفاد می‌گردد.

۱ از کلیه کارگران بخشهای مختلف شرکت اعم از کارخانه، تجهیزات، اداری بهره‌برداری و علی‌الخصوص کشاورزی دعوت به عمل می‌آید تا روز شنبه (۱۱ آذر) با اقدامی شجاعانه دست از کار کشیده و در مقابل دفتر مدیریت تجمع نمایند.

۲ به اطلاع کلیه پرسنل میرساند به علت توهین مدیریت این شرکت به شعور کارگران نجیب هفت تپه و به خصوص به کل جامعه کارگری کشور و سواستفاده مکرر از حجب و حیای پرسنل و دروغ پردازی‌های گستاخانه و تمسخر ماها

رادیکالیسم و آگاهی در مبارزات کارگران هفت‌تپه

همان ساعات اولیه صبح، پس از ورود کارگران کشاورزی به محوطه کارخانه، بلافاصله به گروه‌های کوچک‌تر تقسیم شدند و هر گروه در قسمتی از شرکت مستقر شد. گروهی در قسمت بهره‌برداری، گروه دیگری به طرف نیروگاه برق کارخانه رفتند که اگر لازم باشد برق کارخانه را قطع کنند و کوره بخار کارخانه را خاموش سازند! با ورود این کارگران به محوطه کارخانه که شعار "مرگ بر افشار" سر داده بودند، سایر کارگران نیز به اعتصاب پیوستند. "سیامک افشار" که قبل از شروع اعتصاب در محل حاضر شده بود به این خیال که مانع اعتصاب شود، با دیدن کارگران خشمگین، فرار را برقرار ترجیح داد اگر چه بعداً بازگشت تا باز هم وعده‌هایی به کارگران بدهد.

مدیریت شرکت که روزهای قبل نتوانسته بود کارگران را از اعتصاب منصرف سازد، عوامل خود را به میان کارگران فرستاد که با توزیع فیش‌های حقوقی، در دل کارگران اعتصابی، تردید بیاندازد. اما این اقدام نیز با شکست روبرو گردید چرا که کارگران این اقدام مدیریت را نیز تاکتیکی برای جلوگیری از شکل‌گیری اعتصاب می‌دانستند از این رو فریب مدیریت را نخوردند و مطابق قرار و فراخوان قبلی همه کارگران دست از کار کشیدند. کارگران درحالی‌که شعار می‌دادند "کارگر هفت‌تپه‌ایم، گرسنه‌ایم، گرسنه‌ایم"، "کارگر هفت‌تپه دلت نمی‌پذیرد" و "افشار حیا کن هفت‌تپه را رها کن"، مصمصانه به اعتصاب و تجمع ادامه دادند. بار دیگر سر و کله مدیریت پیدا شد با این وعده که ظرف یک هفته، یک ماه از حقوق کارگران پرداخت خواهد شد و سپس در فواصل ده روز به ده روز، باقی‌مانده مطالبات آنان شامل ۴ ماه حقوق و پاداش بهره‌برداری معوقه را نیز پرداخت خواهد کرد. اما تمام این‌ها وعده‌هایی بیش نبود. کارگران با توجه به شناخت و تجارب قبلی، بر ادامه اعتصاب و خواست‌های خود پای‌فشردند. خواست‌ها همان خواست‌هایی بود که کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه پس‌از واگذاری این شرکت به بخش خصوصی، بارها آن را مطرح کرده و برای آن دست به اعتصاب و تجمع زده‌اند. پرداخت بواقع دستمزدها، پرداخت ۴ ماه مزد معوقه سال جاری، پرداخت مزد بهمن و اسفند ۹۴، پرداخت پاداش بهره‌مداری سال‌های ۹۴ و ۹۵، پرداخت ۴ درصد بیمه بازنشستگی بابت کارگرانی که مشمول مقررات بازنشستگی مشاغل سخت و زیان‌آور می‌شوند، پرداخت مطالبات بیمه‌ای کارگران فصلی به سازمان تأمین اجتماعی، پایان دادن به فضای پادگانی و سرکوب در شرکت و بالاخره عودت مالکیت شرکت به دولت!

۱۲ آذر اعتصاب ادامه یافت. کارگران پس‌از ورود به کارخانه، دروازه را بستند و از ورود تراکتورها و وانت‌بارها و کامیون‌های حامل نیشکر ممانعت بعمل آوردند. گروهی از کارگران، باسکول را به اشغال خود درآوردند، گروهی دیگری از تخلیه نیشکر در آسیاب جلوگیری کردند.

۱۳ آذر، حراست با اعلام آمادگی قبلی و بسیج

نیرو سعی کرد از ورود کارگران جلوگیری کند. اما کارگران این مانع را از سر راه خود کنار زدند و دوباره به گروه‌های کوچک تقسیم شدند و انطور که یکی از کارگران هفت‌تپه گزارش نمود:

"کارگرهای نی بر نیشکر هفت تپه صبح امروز ۱۳ آذر اول توی میون جمع شدن. بعد حراست آماده باش داد به نیروهاش که مثلاً جلوی ورود کارگرا رو بگیرن بعد که حراست اجازه ورود بهشون رو ندادن به زور وارد شدن و مستقیم به سمت یاریدهره برداری حرکت کردند تقریباً پنجاه تا شصت نفری بودن. چندنفروشون دروازه ی خروجی شمالی رو بستن که مانع خروج ماشینهای حامل باگاس به شرکت کاغذ پارس و همینطور خروج دستگاههایی که نیشکر خودشون رو تخلیه کردن باید برگردن به مزارع بهره برداری و مجدداً نیشکر بار بزنن و برگردن شدن چندنفروشون هم دروازه ورودی و باسکول رو بستن که هم جلوی ورود ماشین ها و تراکتورهای حامل نیشکر رو بگیرن و هم کسی نتونه با باسکول وزن گیری کنه. چندنفروشون هم اومدن سمت آسیاب الف(قلی) و با قرار دادن چندتا بشکه ی دویست لیتری سبز رنگ روغن و نشستن بر روی بشکه ها مانع روی سکو رفتن تراکتورهای حامل نیشکر و تخلیه آنها به داخل آسیاب شدن. چند نفرشون هم به سمت آسیاب ب (توسعه) رفتن و با قرار دادن صندلی مانع تخلیه تراکتورها و ماشین های سنگین حامل نیشکر به داخل آسیاب شدند تعداد دیگری از همین کارگرا هم بصورت پراکنده در یاریدهره برداری مستقر شده بودند و تاکید داشتن تا زمانی که حق و حقوقشون رو که نتیجه ی چندسال زحمت و تلاش در مزارع این شرکت بوده رو نگیرن وضعیت همچنان همینطوره"

سرانجام مدیریت وعده داد و به شورای تأمین شهرشوش نیز تعهد سپرد که ۱۴ آذر حقوق مرداد، ۲۸ آذر حقوق شهریور و در تاریخ ۱۴ / ۱۰ / ۲۸ نیز حقوق‌های مهر و آبان کارگران را بپردازد. اما مدیریت به این وعده خود نیز عمل نکرد و حقوق مرداد تنها بخشی از کارگران رسمی صنعت و بخش محدودی از کارگران دائمی کشاورزی را پرداخت نمود و نه همه کارگران را. بدیهی بود که با این شیوه، کارگران هفت‌تپه در تدارک اعتصاب و تجمع دیگری باشند. چرا که کارگر بدون دستمزد، نمی‌تواند زندگی‌اش را اداره کند. درپیمایی که روز ۱۷ آذر توسط "جمعی از کارگران نیشکر هفت تپه" انتشار یافت، مصرانه خواسته شده بود که مجتمع کشت و صنعت هفت تپه به دولت بازگردانده شود. دراین پیام همچنین هشدار داده شده بود که در صورت ادامه وضع موجود، کارگران و خانواده هایشان، خود وارد عمل خواهند شد و "غاصبان" را از شرکت بیرون خواهند انداخت. بدنبال این هشدار، روز ۱۸ آذر کارگران بخش کشاورزی بار دیگر دست به اعتصاب و اعتراض زدند و با بیل و ابزار کار، وارد شرکت شده و بلافاصله با بستن درب اصلی و درب ورود تریلرهای نیشکر مانع تردد آنها شدند و سپس با ورود به کارخانه و خاموش

کردن کوره‌های بخاروآسیاب ها، عملاً بهره برداری را متوقف ساختند. در ادامه این حرکت اعتراضی سایر کارگران نیز به آن‌ها پیوستند و بیش از هزار کارگر در این تجمع حضور داشتند. کارگران با شکستن دوربین‌های مداربسته و حمله به دفتر مدیریت و شکستن شیشه‌ها درصدد بیرون آوردن افشار بودند که نامبرده و چند تن دیگر از مدیران اصلی از ترس کارگران خود را مخفی کرده بودند. هجده آذر دستمزد عده محدود دیگری از کارگران پرداخت شد البته با این هدف مذبحخانه که میان کارگران معترض نفاق و شکاف ایجاد شود. اما کارگران با حفظ اتحاد و همبستگی خود روز ۱۹ آذر نیز مانند روز قبل به اعتصاب و اعتراض ادامه دادند. این اعتراضات با حضور گسترده و پررنگ خانواده‌ها همراه بود و حضور نیروهای امنیتی در منطقه کارخانه نیز نتوانست خللی در اراده و اتحاد کارگران ایجاد کند. کارفرما که مذبحخانه تلاش می‌کرد در صفوف کارگران شکاف و تفرقه ایجاد کند و به همین خاطر دستمزد کارگران یک بخش را واریز می‌کرد و بخش دیگری را نه، در تعقیب همین نیت پلید خود، این بار دستمزد مرداد ماه همه بخش‌ها را در ۱۹ آذر واریز کرد اما با این کلک و حقه بازی که دستمزد گروهی از کارگران را واریز و گروه دیگری را واریز نکرده بود. ۲۰ آذر اعتصاب و تجمع در محوطه کارخانه که با میتینگ و سخن رانی کارگران همراه بود ادامه یافت و به اوج خود رسید. کارگران یک‌صداً با اخراج مالک خصوصی و بازگرداندن مالکیت شرکت به دولت تأکید داشتند.

اعتصاب و اعتراض در هفت تپه بدون شک ادامه خواهد یافت. کارگران هفت تپه برای ادامه زندگی راه دیگری جز چنگ در چنگ شدن با سرمایه دار مالک این شرکت و دولت حامی وی ندارند. در حال حاضر تنگنای معیشتی و فشار بر روی کارگران هفت‌تپه فوق‌العاده زیاد است. بسیاری از کارگران هفت‌تپه مایحتاج خود و حتا نان را، به صورت نسیه و قسطی تهیه می‌کنند. مستاصل شده‌اند. چهارم آبان یک کارگر تعلیق شده نیشکر هفت‌تپه، که پسر و دختر جوانش نیز همراه وی بودند، از فرط فشار و استیصال، به قصد خودسوزی روی خود بنزین ریخت. او قصد داشت خود و فرزندانش را در مقابل کارخانه به آتش بکشد که سایر کارگران مانع این کار شدند. در گزارشی که "جامعه فردا" در همین زمینه انتشار داد، شمه‌ای از وضعیت اسفناک کارگران هفت‌تپه به تصویر کشیده شده است. علی، کارگری که ۱۸ سال به صورت استخدام رسمی در بخش‌های مختلف کارخانه کار کرده است، مشکلات کارگران پس از واگذاری شرکت به بخش خصوصی، از جمله تاخیر در پرداخت دستمزدها را بیان می‌کند. او می‌گوید "تاخیر در پرداخت حقوق‌ها کار را بجایی رساند که کارگرا مجبور شدن نون قسطی بگیرن" او در مورد تصمیم به خودسوزی کارگر هفت‌تپه می‌گوید، "این کارگر را به خاطر شرکت در اعتراضات کارگری از کار محروم کرده بودن، اول بهش گفته بودند ۴ - ۳ روز سر کار نیا این ۴ - ۳ روز به ۵۳ روز کشیده شد و سراغش نیامدن. به اداره کار شکایت کرد و رای بازگشت بکار گرفت با این حال بعد از مدت کوتاهی مجدداً از کار تعلیق‌اش کردند. همون روز که خبر در صفحه ۵

رادیکالیسم و آگاهی در مبارزات کارگران هفت‌تپه

تعلیقش را شنید، رفت خونه بچه‌هاشو برداشت و اومد جلوی دفتر مدیریت، بنزین ریخت روی خودش و بچه‌هاشو. بهش گفته بودن چرا تو اعصاب شرکت کردی و علیه مدیریت شعار دادی."

علی در ادامه صحبت‌ها ضمن اشاره به عقب‌افتادن حقوق‌ها، پرداخت نشدن مطالبات کارگران می‌گوید کسی به درد ما گوش نمی‌کند، فشار روی کارگر زیاد است و فشار زیاد می‌تواند به خودسوزی هم منجر شود. علی کمی هم در مورد خودش می‌گوید، از ناتوانی در تهیه شیرخشک برای نوزاد شیرخوار تا تهیه شهریه برای مدرسه فرزندان دیگر و نابسامانی وضع بیمه درمانی و معضل تغذیه و مسکن، می‌گوید "شاید باورتون نشده بسیاری از کارگران ما روزانه دو وعده غذا می‌خورن" علی که تا چند ماه دیگر قرارداد اجاره خانه‌اش به پایان می‌رسد و برای تامین هزینه‌ها مجبور شده از پول پیش که به صاحب‌خانه داده است بگیرد و خرج کند، حالا باید در فکر سرپناه جدید باشد اما پولی در بساط ندارد. او می‌گوید "گروه خونی‌ام او منفی است. خودتون می‌دونید چقدر کمبابه. چند هفته پیش یک نفر که برادرش به شدت نیاز به کلیه داشت پیشنهاد داد ۳۰ میلیون کلیه‌ام را بخرد." علی کارگر رسمی هفت‌تپه با ۱۸ سال سابقه کار تاسف می‌خورد که گروه خونی‌اش او منفی است چون کمیاب است و اما خوشحال است از اینکه بالاخره کسی پیدا شده کلیه‌اش را بخرد! می‌گوید "همینه دیگه به نفر خودسوزی می‌کنه، یکی هم مثل من کارش به کلیه‌فروشی می‌کنه!" این است وضعیت اسفناکی که طبقه سرمایه‌دار و رژیم سیاسی حامی آن بر کارگران تحمیل کرده است و این است یک تصویر به نسبت واقعی از وضعیت معیشتی کارگران هفت‌تپه و چنان‌که کارگر دیگر هفت‌تپه در همین گزارش می‌گوید "کارد به استخوان رسیده است!"

در اعتصاب اخیر هفت‌تپه، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه با صدور اطلاعیه‌هایی در تاریخ ۱۸ و ۱۹ آذر، ضمن حمایت از مطالبات کارگران، بر ادامه اعتصاب و اعتراض متحد و متشکل و ایستادگی در مقابل بی‌حقوقی‌ها و فشارها تأکید نمود. سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه در اطلاعیه ۱۹ آذر خود از جمله چنین نوشت: ما بارها گفته‌ایم و خواهیم گفت که عامل تمام سیه‌روزی‌ها، فقر و فلاکت ما کارگران، نظام سرمایه‌داری است و برای رهایی از این مصائب، چاره‌ای جز اتحاد و همبستگی در مبارزه طبقاتی نداریم. با مبارزه‌ی متشکل و آگاهانه، ما کارگران می‌توانیم پشت صاحبان سرمایه را به خاک بزنیم. امروز خانواده‌های کارگری توانستند با حضور خود، نیرو و توان طبقاتی کارگران را دوچندان کنند. به این دلیل ما دست تمامی خانواده‌های کارگری را که در این اعتصاب حضور داشتند به گرمی می‌فشاریم و یاد آور می‌شویم که باید همیشه خانواده‌های کارگری در این کارزار طبقاتی و تا پیروزی نهایی حضور داشته باشند." علاوه بر این ما شاهد صدور اطلاعیه‌ها و

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

سازمان فدائیان (اقلیت) در ارتباط با اعتراض و اعتصاب روزهای اخیر کارگران نیشکر هفت‌تپه اطلاعیه‌ای تحت عنوان "زنده باد اعتصاب، زنده باد همبستگی طبقاتی کارگران نیشکر هفت‌تپه"، صادر کرد. قسمت‌های خلاصه شده این اطلاعیه، که در تاریخ بیستم آذرماه انتشار یافته است، چنین است.

کارگران نیشکر هفت‌تپه که از روز یازدهم آذرماه در اعتراض به عدم پرداخت مطالبات و حقوق معوقه‌شان دست به اعتصاب و تجمع زده بودند، به علت عدم پاسخگویی و بی‌توجهی کارفرما به مطالبات‌شان، از جمله عدم پرداخت چهار ماه حقوق معوقه، روزهای دوازدهم و سیزدهم آذر نیز به اعتصاب و تجمع در محوطه کارخانه ادامه دادند.

کارگران نیشکر هفت‌تپه، که طی ماه‌های گذشته بارها دست به اعتراض و اعتصاب زده بودند، روزهای یکشنبه ۱۹ آذر و دوشنبه ۲۰ آذر نیز به اعتصاب و تجمع در محوطه کارخانه ادامه دادند و خشم و عصبانیت جمعی خود را علیه ستم و بی‌ادبگری کارفرما به نمایش گذاشتند. کارگران خشمگین، از همان ساعات اولیه روز یکشنبه، ابتدا برق کارخانه را قطع و کوره کارخانه را خاموش کردند و سپس به همراه خانواده‌های‌شان جاده منتهی به کارخانه را بستند. کارگران با تجمع در مقابل دفتر مدیریت شیشه‌های دفتر را شکستند. سیامک نصیری افشار، قائم مقام کارخانه این عنصر مزدور سرمایه‌دار و عامل سرکوبگری و بی‌حقوقی کارگران از ترس کارگران خود را مخفی کرد.

وقتی عصبانیت و شکوه اعتصاب متحدانه کارگران در هم آمیخت و امواج آن از فضای کارخانه به بیرون رفت، خواب صاحبان سرمایه برآشفته. ابتدا فرماندار و به دنبال آن رئیس اداره اطلاعات و فرمانده انتظامی شوش وارد کارخانه شدند. ساعتی بعد معاون وزیر اقتصاد و معاون وزیر کار نیز در کارخانه حضور یافتند و پس از گفتگو با کارگران بی‌درنگ با قائم مقام و دیگر مسئولین کارخانه جلسه برگزار کردند.

در پی این نشست که حاصل عصبانیت و شکوه کارگران نیشکر هفت‌تپه بود، علاوه بر حقوق مردادماه کارگران روزمزد که تا آخر وقت روز شنبه پرداخت شده بود، حقوق مردادماه کارگران و کارکنان دیگر بخش‌های شرکت از جمله تجهیزات، آتش‌نشانی، بازرگانی و امور اداری نیز به حساب آنان واریز شد. همچنین نماینده اداره اطلاعات، وزارت اقتصاد و سازمان خصوصی‌سازی به کارگران قول دادند تا پایان این هفته، یک ماه دیگر از دستمزد معوقه آنان تسویه و در پایان هر ماه نیز، یک ماه از دستمزدهای معوقه کارگران تا زمان تسویه کامل پرداخت خواهد شد.

اگرچه تا این لحظه تنها بخش کوچکی از مطالبات کارگران تحقق یافته و تا تحقق تمام خواست‌های اصلی آنان، یعنی بازگرداندن مالکیت شرکت به دولت راه زیادی است، اما کارگران آگاه و مبارز هفت‌تپه به روشنی دریافته‌اند که فقط و فقط با رزم مشترک، اتحاد، همبستگی طبقاتی و قدرت اعتصاب است که آنان می‌توانند مطالبات خود را متحقق سازند. پس زنده باد اعتصاب!

اطلاعیه "زنده باد اعتصاب، زنده باد همبستگی طبقاتی کارگران نیشکر هفت‌تپه"، در فراز پایانی، ضمن ارج گذاشتن بر اتحاد و همبستگی کارگران نیشکر هفت‌تپه، اینچنین خاتمه می‌یابد: سازمان فدائیان (اقلیت) با تأکید بر اینکه فقط در سایه پیکار مشترک است که کارگران می‌توانند صاحبان سرمایه را به عقب نشینی وادارند، همه کارگران ایران را به همبستگی و فشرده‌تر کردن صفوف مبارزاتی‌شان در مقابل نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی فرا می‌خواند.

رهنمودهایی نیز از سوی "جمعی از کارگران هفت‌تپه" بودیم. این نشان دهنده این واقعیت است که گروه‌هایی از کارگران پیشرو هفت‌تپه متشکل در محفل‌ها و کمیته‌های غیرعلنی و مخفی نیز در سازماندهی اعتصابات و اعتراضات اخیر کارگران هفت‌تپه نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در هر حال یک نکته مسلم است و آن اینکه هیچ چیز مانع و جلودار اعتراضات و مبارزات کارگران هفت‌تپه نیست. آگاهی سیاسی کارگران کشت و صنعت هفت‌تپه به آن درجه ارتقاء یافته است که دیگر نمی‌توان به سادگی آن‌ها را فریب داد. اعتصابات اخیر هفت‌تپه نشان داد کارگر هفت‌تپه مرعوب حراست و نیروهای امنیتی و انتظامی و دادگاه و بازداشت نمی‌شود. حضور خانواده‌ها و اشکال رادیکال مبارزه نیز در میان کارگران پیوسته پررنگ و پررنگ‌تر می‌شود. کارگر هفت‌تپه چه از لحاظ اقتصادی و معیشتی و چه از نظر آگاهی در چنان شرایطی بسر می‌برد که بازداشت و ارباب‌ده‌ها تن از آن‌ها نیز نمی‌تواند مانع اعتراضاتشان گردد. اگر این

اعتراضات با اعتصاب و تجمع آغاز می‌شود و اشکال رادیکال و گاه شورشی بخود می‌گیرد و تا حضور گسترده خانواده‌ها در خیابان‌ها و مسودساختن جاده، قطع برق و تلفن و خاموش ساختن کوره بخار و توقف کامل کارخانه و فرقی کردن بخش‌های مختلف شرکت و تهدید اعتصاب‌شکنان و جیره‌خواران مدیریت و شخص مدیرعامل به مجازات و شکستن در و پنجره دفتر آن امتداد می‌یابد، این در همان حال فشارهای معیشتی و مستاصل‌کننده‌ای که بر دوش کارگر هفت‌تپه بار شده را نیز بازتاب می‌دهد. کارگر هفت‌تپه گرسنه است، کارد به استخوانش رسیده است، معترض است، سرسازش ندارد و ذلت نمی‌پذیرد و وضعیت کنونی را تحمل نمی‌کند.

کارگر هفت‌تپه در همان حال آگاه است و به درجاتی متشکل. خواهان تغییر است و به مبارزه ادامه می‌دهد. مبارزه‌ای که با رادیکالیسم و آگاهی در هم تنیده شده است.

در حاشیه سخنان علی ربیعی در "شبکه یک سیما"

قضاوتی دارند. کارگران در مخالفت‌های همیشگی با برنامه‌ها و تلاش‌های ضدکارگری وی از جمله مخالفت با تلاش‌های وی برای تغییر قانون کار، مخالفت شدید و گسترده با طرح کارورزی و یا مساله تعیین حداقل دستمزد در زیر خط فقر، قضاوت خود را کرده‌اند.

اما صرف‌نظر از این موضوع، ببینیم عملکرد صد روزه وزارتکار ربیعی چی هست؟

وی می‌گوید "ایجاد اشتغال و کاهش بیکاری، رفع فقر و پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی چهار برنامه مهم وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در سال ۹۶ است."

علی ربیعی بجای آن‌که روی اصل موضوع متمرکز شود و عملکرد صد روزه وزارتکار و جوانب آن را روشن سازد، از همان آغاز، از این موضوع طفره می‌رود. این‌که برنامه وزارتکار در سال ۹۶ چی هست، چه ربطی به عملکرد صد روزه این وزارتخانه و رئیس آن دارد؟ این‌که در زمینه‌های فوق چه کارهایی انجام شده است؟ به چه میزان و چقدر اشتغال ایجاد شده است، بیکاری را چگونه و چقدر کاهش داده است، فقر را چگونه و به چه طریقی مرتفع ساخته و از آسیب‌های اجتماعی چگونه پیشگیری نموده است، این‌ها نکاتی است که ربیعی باید بطور مستند آن را نشان دهد. ربیعی اما در این موارد حتی یک کلمه هم نمی‌گوید!

باورکردنی نیست، ربیعی قرار بود عملکرد صد روزه وزارتکار را بیان کند و آن را مستند سازد. "تسنیم" نیز سخنان وی را تحت همین عنوان درج کرده است، اما وزیرکار به‌رغم آن‌که زیاد حرف می‌زند و روده‌درازی می‌کند، اما خواننده متن سخنان وزیر، نشانی از عملکرد وزارتخانه تحت مسئولیت وی مشاهده نمی‌کند. او می‌گوید: "رئیس‌جمهور در برنامه‌های سال ۹۶ کاهش فقر و گسترش اشتغال را در صدر برنامه‌های خود قرار داده است."

خوب که چی؟ وزارتکار در این مدت چکار کرده؟ عملکرد آن چه بوده است؟ وزیرکار به طرز آشکاری از ورود به این عرصه تن می‌زند، می‌گوید: "ما نیز این امور را در وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی دنبال می‌کنیم."

همین؟ این شد عملکرد وزارتکار در زمینه ایجاد

اشتغال و کاهش فقر؟

واقعیت این است که دست وزیرکار در این زمینه‌ها، بکلی خالی‌ست! کاری انجام نشده که بخواد آن را بازگو کند! همه هنر وی به این خلاصه شده که موضوعاتی از قبیل اشتغال و کاهش فقر و امثال آن را در وزارتخانه‌اش دنبال کند.

وی در زمینه اشتغال می‌گوید "خبرهای خوبی در راه است"

اینکه تاکنون چه بر سر اشتغال آمده، هیچ صحبتی از آن نیست. همه صحبت وی در زمینه اشتغال به این خلاصه شد که بگوید "بخش دیگری از برنامه‌های ما ایجاد فرصت‌های برابر با معلولان است."

علی ربیعی واقعا شعور مردم را دست‌کم گرفته است. او خیال می‌کند با این بندبازی‌ها می‌تواند بیکاری میلیون‌ها کارگر بیکار و جوان جویای کار و بی‌برنامگی کابینه روحانی و وزارتکار آن را لاپوشانی کند.

به همین خاطر است که کلامی در این مورد که با ده میلیون بیکار، مستقل از اینکه چه تعدادی "معلول" باشند یا نباشند، تاکنون چه کرده است و یا چه خواهد کرد! نمی‌گوید با صدها هزار جوانی که سالانه وارد بازار کار شده و می‌شوند چه کرده است و یا چه خواهد کرد؟ در بهترین حالت بیشتر ترجیح می‌دهد البته آن هم به صورت کلی، از این حرف بزند که چه خواهد شد! و بنابراین طبق معمول تکلیف بیکاران و جویندگان کار را به آینده نامعلوم حواله می‌دهد. وی که پیوسته تکرار کرده است "با پاشیدن پول اشتغال ایجاد نمی‌شود" اما نگفته و نمی‌گوید چه گام عملی برای ایجاد اشتغال برداشته است. فقط به این کفایت می‌کند که بگوید "در زمینه اشتغال منابع خوبی در حال ورود است"

ناگفته روشن است که این کلی‌گویی‌ها و مبهم‌گویی‌ها هیچ دردی را دوا نمی‌کند و با این حرف‌ها حتی یک بیکار هم صاحب شغل نمی‌شود!

کارنامه وزیرکار و کل کابینه روحانی در زمینه ایجاد اشتغال و کاهش بیکاری بکلی خالی‌ست! تمام هنر علی ربیعی در این زمینه، تصویب و اجرای طرح رسوای به اصطلاح کارورزی و اشتغال جوانان بوده است. این طرح در واقع طرح تغییرنام یافته "استاد شاگردی" است که دولت در دوره احمدی‌نژاد در صدد تصویب و اجرای آن

برآمد. اما بدلیل مخالفت شدید و گسترده کارگران و تشکلهای کارگری از دستورکار خارج و به بایگانی سپرده شد، تا اینکه به کوشش همین علی ربیعی از زیر خوارها خاک بیرون آورده شد و تصویب و مرحله اجرا گذاشته شد. برطبق مفاد این قانون همانطور که همگان می‌دانند، دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها تحت عنوان کارورز یا کارآموز در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌گیرند. کارآموز درحالی‌که از هرگونه حق و حقوقی از بیمه گرفته تا قرارداد کار و دریافت دستمزد و مزایای رسمی محروم است، برای کارفرما بصورت مجانی کار می‌کند و در پایان دوره کارآموزی نیز هیچ تضمینی برای استخدام وی وجود ندارد. این طرح در واقع تامین نیروی کار مجانی و سازماندهی استثمار دانش‌آموختگان دانشگاه‌هاست که سخت مورد استقبال و علاقه سرمایه‌داران است. بدیهی‌ست که سرمایه‌داران نیروی کار مفت و مجانی را بر نیروی کار ارزان شاغل ترجیح می‌دهند و این نیروها را جایگزین می‌کنند. بدین ترتیب طرح یاد شده، نه فقط شغلی ایجاد نمی‌کند، که موجب اشتغال‌زدایی از کارگران فعلا شاغل نیز می‌شود.

وزیرکار بعد از حل مساله اشتغال و بیکاری، در زمینه تورم و تاثیر آن بر فقرا و کاهش قدرت خرید مردم نیز به اظهار فضل پرداخته می‌گوید "متوسط تورم همواره برای فقرا بیشتر است و روی قدرت خرید افراد تاثیرات عمیق‌تری دارد!"

انسان بعد از شنیدن این جمله منتظر است ببیند وزیرکار برای کاهش تورم و کاهش تاثیرات منفی آن بر زندگی فقرا و یا در زمینه افزایش قدرت خرید مردم چه کارهایی انجام داده است و عملکرد وزارتکار و رئیس آن در این موارد چه بوده است! این انتظار اما بی‌فایده است، وزیرکار مطلقا قرار نیست وارد این عرصه شود. او اما موضوع را طبق معمول دنبال می‌کند. می‌گوید "وزارتکار دائما این فاکتورها را اندازه‌گیری می‌کند و افزایش قدرت خرید را به عنوان یک سیاست دنبال می‌کند."

بخش بعدی سخنان ربیعی که در ضمن قسمت‌اعظم حرف‌های وی را نیز تشکیل می‌دهد، حول و حوش بازنشستگان و صندوق‌های بازنشستگی بود. ربیعی در این زمینه گفت "در سال ۹۲ و همزمان با آغاز کار در وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی،

در حاشیه سخنان علی ربیعی در "شبکه یک سیما"

مطالعه درباره صندوق‌ها را آغاز کردم. چهار سال پیرامون موضوع صندوق‌ها **بحث کردیم** و امروز گفتن چالش‌های صندوق‌ها به گفتن اصلی حوزه سیاست‌گذاری تبدیل شده است و بر این اساس **برنامه‌ریزی** می‌کنیم."

پس از این قرار معلوم دست وبال وزیرکار چندان هم خالی نیست! او مسائل را فقط **دنیال** نکرده است بلکه ۴ سال پیرامون موضوع صندوق‌ها **بحث** هم نموده و گفتن فلان به گفتن بهمان تبدیل شده است!

می‌بینید که وزیرکار، بیکار نیست! شما از وزیرکار عملکرد او را به فرض در مورد بازنشستگان طلب می‌کنید، بفرمایید این هم عملکرد! عملکرد نه فقط صد روزه که چهار ساله! وزیرکار چهار سال در مورد صندوق‌های بازنشستگی **مشغول بحث** بوده است و این عملکرد کمی نیست!

وزیرکار که بخش اعظم سخنان خود را به موضوع بازنشستگان اختصاص داده اعتراف می‌کند که "بسیاری از این افراد **پا حداقل‌ها و در زیر حداقل‌های مزد** در حال زندگی هستند" و بعد درحالی‌که شما منتظرید ببینید وزیرکار و دیگر همپالگی‌های وی در کابینه روحانی، چه اقداماتی برای بهبود شرایط زندگی و افزایش دریافتی بازنشستگان انجام داده‌اند می‌گوید افزایش قدرت خرید این افراد را در **دستور کار خود** قرار دادیم."

این یعنی آنکه فعلا کاری در مورد افزایش قدرت خرید بازنشستگان انجام نشده، اما وزیرکار موضوع را **دنیال می‌کند** و در نظر دارد دریافتی بازنشستگان به تدریج اضافه شود!

میلیون‌ها بازنشسته‌ی زحمتکش اگر هم‌اکنون زیر حداقل دستمزد و زیر خط فقر زندگی می‌کنند، نگران نباشند، چون وزیرکار موضوع را در وزارتخانه خود **دنیال می‌کند** و علاوه بر این مژده می‌دهد که تدابیری نیز برای پرداخت **وام** به ۳۰۰ هزار نفر از بازنشستگان کشوری اندیشیده است و **در نظر دارد** به هر نفر ۴ میلیون تومان وام بپردازد!

این است تمام هنر و ابتکار وزیرکار برای بهبود وضعیت بازنشستگان و افزایش دریافتی آن‌ها! وزیرکار کارنامه‌اش که خالی‌ست در این زمینه بماند، برنامه‌اش هم وام ۴ میلیون تومانی به ۳۰۰ هزار تن از بازنشستگان است همین و بس!

وزیرکار البته در میان همه این بذل و بخشش‌ها، چنین اعتراف می‌کند که در حال حاضر ۶ میلیون ایرانی بیمه بازنشستگی ندارند و بلافاصله اضافه می‌کند که

"رئیس‌جمهور و بنده نگران این افراد هستیم و در حال **دنیال کردن** برنامه‌های هستیم که بتوانیم سالمندی بدون معلولیت و سالم را داشته باشیم!"

چنان‌که می‌بینید در مورد این ۶ میلیون هم جای هیچ‌گونه نگرانی نیست چرا که هم رئیس‌جمهور و هم شخص وزیرکار **در حال دنیال کردن** برنامه‌های هستند که این موضوع هم به خیر و خوشی تمام شود.

و اما در مورد بازنشستگان که علی ربیعی عضو ارشد امنیتی - اطلاعاتی رژیم آدمکش جمهوری اسلامی در مورد آن روده درازی می‌کند همین بس که گفته شود، میلیون‌ها تن از بازنشستگان در سرتاسر کشور، که بعد از ۳۰ سال کار، به امید آنکه در سنین پیری بتوانند با حقوق بازنشستگی زندگی آرام و بی‌دردوسری داشته باشند، بدون استثناء هم‌همان زیر خط فقر زندگی می‌کنند و دریافتی اکثریت آن‌ها بین یک تا دو میلیون تومان است. ۶۰ درصد از ۳/۵ میلیون نفر بازنشسته تامین اجتماعی حداقل‌بگیر هستند. بازنشستگان تامین اجتماعی و بازنشستگان کشوری از جمله بازنشستگان فرهنگی خواهان بهبود شرایط زندگی و هم‌ترازسازی دریافتی با شاغلان هستند و بدین‌منظور بارها و بارها دست به اعتراض و تجمع سراسری زده‌اند که تحت فشار همین اعتراضات مکرر، مجلس نیز قانونی را برای هم‌ترازسازی دریافتی بازنشستگان کشوری و لشگری با شاغلان از تصویب گذرانده است. اما کابینه روحانی و همین جناب وزیرکار، به بهانه **کمبود بودجه** از اجرای آن طفره رفته‌اند. بازنشستگان زحمتکش که تاکنون اعتراضات متعددی را در این زمینه سازمان داده و برگزار نموده‌اند، روز ۱۹ آذر نیز یک تجمع اعتراضی سراسری با همان خواست‌ها در برابر مجلس برگزار کردند!

بنابراین عملکرد وزیرکار به‌قدر کافی روشن و کارنامه وی نیز چون کل کابینه روحانی سیاه است! هرچا پای منافع طبقه سرمایه‌دار و "امنیت سرمایه" در میان باشد، ربیعی و همه کارگزاران حکومتی آماده خدمت و بریزوبپاش‌اند. همه امکانات برای تامین منافع این طبقه فراهم است و هیچ مشکلی در تهیه و تامین **بودجه** آن نیست! هر ساله میلیاردها تومان صرف دستگاه انگل روحانیت و موسسات رنگارنگ مذهبی می‌شود، میلیاردها دلار حاصل دسترنج کارگران و ثروت‌های جامعه به جیب گروه‌های اسلام‌گرا در سراسر جهان سرازیر می‌شود و یا در سوریه و لبنان و یمن و عراق، صرف امیال و سیاست‌های جاه‌طلبانه و پان‌اسلامیستی مرتجعین حاکم می‌شود، میلیاردها تومان دیگر از طریق دزدی و اختلاس و حقوق‌های نجومی به جیب مقامات فاسد دولتی می‌رود، اما حرفی از **کمبود بودجه** نیست! ولی زمانی‌که پای منافع کارگران در میان باشد، پای منافع بازنشستگان در میان باشد، پای منافع معلمان و پرستاران در میان باشد و پای افزایش دستمزد و حقوق کارگران و زحمتکشان در میان باشد، هزار و یک مشکل به میان کشیده می‌شود و قبل از همه بودجه‌ای برای آن نیست!؟ چطور برای هزینه‌های سرسام‌آور مداخله نظامی در سوریه و یمن و عراق و لبنان و همه آن موارد دیگری که به آن اشاره شد، **بودجه هست**، اما برای افزایش دستمزد کارگران و حقوق معلمان و پرستاران و بازنشستگان به بالای خط فقر **بودجه نیست!**

در حال نقش و ماهیت ضدکارگری علی ربیعی، این مهره خوش خط و خال و کارگزار سرمایه و عضو ارشد امنیتی-اطلاعاتی و وزیرکار رژیم برای کارگران و عموم زحمتکشان روشن است، مستقل از آن‌که این شارلاتان زبده در تلویزیون جمهوری اسلامی چه لاطاناتی به هم بیافد و عملکرد صد روزه وزارت خود را بگوید یا آن را کتمان کند.

**رژیم جمهوری اسلامی را باید با
یک اعتصاب عمومی سیاسی و
قیام مسلحانه برانداخت**

قاچاق انسان در جمهوری اسلامی

هوایی امارات متحده، گفت، روزانه به طور متوسط ۱۰ تا ۱۵ دختر از طریق پروازهای منظم و غیر منظم به دبی فرستاده می‌شوند. در سال ۱۳۹۲، سرانجام رئیس پلیس مهاجرت و گذرنامه پلیس جمهوری اسلامی اعتراف کرد، دختران ایرانی به کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس قاچاق می‌شوند. در خبری در سال گذشته، آمده است که یک باند قاچاق، دختران ایرانی را برای تن‌فروشی به پاکستان منتقل می‌کرده است. در گزارش سال ۲۰۱۷ وزارت امور خارجه آمریکا که در تیر ماه منتشر شد، اعلام شد بنا به گزارش‌های رسیده به مراکز بین‌المللی ایران در ۵ سال گذشته یکی از کشورهای مبدأ و مقصد قاچاق جنسی مردان، زنان و کودکان و نیز کار اجباری بوده است. در این گزارش به افزایش تعداد دختران و زنانی اشاره شده است که برای تن‌فروشی به دبی و نیز کردستان عراق به ویژه شهر سلیمانیه، برده می‌شوند. دخترانی بین ۱۳ تا ۱۷ سال "عدم همکاری ایران در زمینه ارائه آمار و نیز اتخاذ اقدامات لازم برای مبارزه با قاچاق انسان" از دیگر نکات مطرح در این گزارش است. امری که جای تعجبی ندارد؛ چرا که پنهان‌کاری و انکار شیوه معمول جمهوری اسلامی در برخورد به معضلات اجتماعی است.

قاچاق انسان شامل استخدام، انتقال، پناه دادن و یا اعمال قدرت و نفوذ بر حرکات فرد است تا از او به خصوص از طریق جنسی یا کار اجباری بهره‌برداری شود. اغلب اوقات آن را برده‌داری مدرن نیز می‌نامند.

در گزارش ارائه شده از سوی سازمان جهانی کار با همکاری دو نهاد دیگر در اجلاس عمومی سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۱۷، گفته می‌شود در سال ۲۰۱۶، بیش از ۴۰ میلیون انسان در سراسر جهان قربانی برده‌داری مدرن شده‌اند. ۲۹ میلیون نفر از آنان را دختران و زنان تشکیل می‌دهند که ۹۹ درصد آنان به ازدواج اجباری یا فحشا وادار شده‌اند.

از ۲۵ میلیون قربانی کار اجباری (شامل تن‌فروشی اجباری) در سال ۲۰۱۶ در حدود ۱۶ میلیون نفر در بخش خصوصی نظیر کار خانگی، ساختمانی، کشاورزی به بیگاری گرفته شده بودند؛ ۵ میلیون نفر در فحشا و بیش از ۴ میلیون نفر در کار اجباری تحمیلی از سوی مقامات دولت خودشان. بنا به همین گزارش بیش‌ترین میزان قاچاق انسان در خاورمیانه صورت می‌گیرد. اگر پیش از این، کارگرانی از شرق آسیا یا آفریقا برای خانواده‌های ثروتمند قطر، عربستان یا امارات به کار گرفته می‌شدند، اکنون شهروندانی از عراق، یمن یا ایران هستند که به عنوان برده به بیگاری واداشته می‌شوند.

بنا به تحقیقات بین‌المللی، فقر، علت اصلی قاچاق انسان است. قربانیان، یا مردان و زنانی‌اند که با وعده‌ی کاربایی و دست‌یابی به یک زندگی بهتر به دام قاچاقچیان می‌افتند و یا پسران و دخترانی که

در کودکی به فروش گذاشته می‌شوند. و همه از خانواده‌های کم درآمد و فقیر.

از آن جایی که معضلات اجتماعی به دلایل مشخص عینی پدید می‌آیند و بدون مبارزه با ریشه‌ها و علل اصلی آن ناپدید نمی‌گردند، و با توجه به تشدید وخامت وضعیت معیشتی و زندگی توده‌های مردم ایران، به رغم نبود اطلاعات آمار، تنها می‌توان نتیجه گرفت که قاچاق انسان در ایران نه تنها کاهش نیافته بلکه سال به سال نیز افزایش می‌یابد.

جمهوری اسلامی این گونه آمار را به دلایل سیاسی و امنیتی در زمره "اسرار دولتی" رد می‌دهد؛ زیرا خود پدیدآورنده‌ی این معضلات است و مسئولان آن، از بهر مبرندگان این تجارت شرم‌آور. گو آن که تاکنون هیچ مقامی در این رابطه دستگیر یا به محاکمه کشیده نشده است؛ زیرا با توجه به ابعاد این تجارت طبق همین اطلاعات کنونی، بعید به نظر می‌آید که بدون همکاری مأموران مرزی رژیم، این نقل و انتقال‌ها میسر باشند. به تخمین سازمان جهانی کار در سال ۲۰۱۴، فقط بیگاری حدود ۱۵۰ میلیارد دلار سود برای قاچاقچیان به همراه داشته است.

نقل و انتقال برون مرزی افراد به منظور تن‌فروشی یا بیگاری تنها شکل قاچاق انسان نیست. خرید و فروش یا ربودن کودکان به منظور فروش اعضای بدن نیز یکی از اشکال قاچاق انسان محسوب می‌شود. جناباتی که در رسانه‌ها بارها به آن اشاره شده است؛ حتا از سوی مسئولان رژیم. برای نمونه، کمالی پور نایب رئیس کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس در اسفند ۱۳۹۵ به قاچاق کودکان، به ویژه کودکان خیابانی و قتل و فروش اعضای بدن آن‌ها اشاره کرد. در سال جاری نیز، فاطمه دانشور، عضو شورای اسلامی تهران، از گم شدن کودکان در محله‌های تهران خبر داده بود. به گفته‌ی وی در بسیاری از موارد اعضای بدن این کودکان قاچاق شده و بعد از مدت‌ها جسد برخی از آن‌ها در بیابان‌ها بدون کلیه و چشم‌ها می‌شوند.

اگر فقر، در بسیاری از کشورها، عامل اصلی افتادن افراد به دام قاچاقچیان انسان محسوب می‌شود، اما در جمهوری اسلامی ایران، علل دیگری نیز بر این امر افزوده می‌شود، از جمله دلایل اجتماعی نظیر محدودیت‌های اجتماعی، فرهنگی و تبعیض علیه زنان که برخی از آنان را به امید دستیابی به اندکی آزادی فردی به سوی کشورهای دیگر جذب می‌کند و در مخاطره بهره‌برداری باندهای قاچاق قرار می‌دهد.

به گفته "کاتارین بریانت" از کارکنان بنیاد "واک فری" و از همکاران سازمان جهانی کار در تهیه گزارش ۲۰۱۶، "در خاورمیانه ما هم شاهد تجارت جنسی هستیم و هم موارد متعددی از قاچاق انسان به عنوان کارگر ساختمانی و هم قاچاق کودکان... مثلا وقتی افراد بدون هیچ قراردادی کار می‌کنند و کارت هویت‌شان به زور گرفته شده و در شرایط بسیار بدی زندگی می‌کنند، این‌ها هم مشخصه‌های قاچاق انسان است."

پیش از این مهاجرت یا قاچاق افغان‌ها به داخل ایران بیشتر به دلیل استفاده از نیروی کار آنان در رشته‌های کشاورزی و ساختمانی انجام می‌شد، اما با جنگ سوریه، جمهوری اسلامی

مورد دیگری نیز برای سوء استفاده از آنان یافته است و آن هم سربازگیری و واداشتن آن‌ها به جنگ در سوریه است. در ایران در حدود ۵ / ۲ میلیون شهروند افغان زندگی می‌کنند که کمتر از یک میلیون نفر از آنان مجوز اقامت دارند. جمهوری اسلامی برای پیشبرد سیاست‌های توسعه‌طلبانه و پان اسلامیتی خود، با ایجاد "لوی فاطمیون"، بسیاری از افغان‌ها را با وعده پول و کسب حق اقامت اجبر و روانه سوریه می‌کند. گفته می‌شود این لشکر در حدود ۱۰ هزار تا ۲۰ هزار عضو دارد. در میان این افغان‌ها کودکان نیز یافت می‌شوند. سازمان دیدبان حقوق بشر در اکتبر اعلام کرد که ایران کودکان زیر ۱۴ سال را برای شرکت در جنگ در سوریه استخدام کرده است. یکی از افغان‌ها در مصاحبه با "گاردین" می‌گوید: "کسانی که می‌روند چیزی به جا نمی‌گذارند. آن‌ها تمام امیدشان را از دست داده‌اند." به گفته وی آن‌ها می‌خواهند در صورت زنده ماندن، با معاش و تابعیت در ایران "زندگی بهتری پیدا می‌کنند." "آن‌ها یک آغاز تازه می‌خواهند."

و این "آغاز تازه" همان نویدی است که باندهای قاچاقچی به قربانیان ناآگاه و خوش‌خیال خود می‌دهند: امکان اشتغال و زندگی در سرزمینی بهتر. اما، قربانیان پس از رسیدن به مقصد، درمی‌یابند "بهشت موعود" سرابی بیش نبوده است. معمولا اسناد هویت‌شان از آن‌ها گرفته می‌شوند. بابت سفر و ویزا و اقامت هزینه‌های سنگینی به پای آنان نوشته می‌شود که باید با بیگاری، یا کاری کم‌درآمد بازپرداخت کنند. اگر فعالیت باندهای قاچاق انسان زیرزمینی است و از نظر رسمی، غیرقانونی، جمهوری اسلامی با بی‌شرمی تمام و علناً با این افغان‌های فقرزده و ناآگاه همان می‌کند که باندهای قاچاقچی با قربانیان خود.

باری، خبرهای کنونی تنها قلمی کوه یخی عظیمی را در معرض دید می‌گذارند که بخش اعظم آن در زیر آب پنهان است. پدیده قاچاق انسان و به ویژه دختران و زنان ایرانی، از دیگر معضلاتی است که در دوران جمهوری اسلامی پدید آمده و رشد کرده است و همچون سایر مصایب اجتماعی تا این رژیم برپاست، این فاجعه انسانی نیز استمرار خواهد یافت و گریزگاهی در چشم‌انداز دیده نمی‌شود.



یمن در چنگال تضادهای پیچیده و بحران‌های عمیق

نمی‌شود، بلکه به تضادهای درونی جامعه یمن بازمی‌گردد که سال‌های مدیدی‌ست این کشور را به‌طور متناوب درگیر جنگ‌های داخلی کرده است.

جامعه یمن در سطحی بسیار گسترده‌تر و حادثه‌تر، درگیر معضلات، تضادها و بحران‌هایی است که تمام کشورهای خاورمیانه به درجات مختلف با آن‌ها مواجه‌اند. در یمن مجموعه‌ای از تضادها و بحران‌های جامعه سرمایه‌داری و بقایای ساختارها و نهادهای قرون‌وسطایی به هم گرم‌خورده‌اند. برای پی بردن به عمق تضادها و بحران‌های یمن، باید کمی به گذشته تاریخی این کشور بازگشت.

اگر از وقایع مربوط به سلطه امپراتوری عثمانی در یمن و اشغال عدن در ۱۸۳۲ توسط استعمارگران انگلیسی بگذریم، تا اوایل قرن بیستم، نزاع امپراتوری عثمانی و امپریالیسم انگلیس بر سر یمن، به سازشی انجامید که در نتیجه آن، در سال ۱۹۰۴، دو طرف رسماً بر سر مناطق نفوذ خود در یمن توافق کردند. سهم امپراتوری عثمانی بخش شمالی و سهم انگلیس بخش جنوبی یمن شد.

فروپاشی امپراتوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول، به تشکیل یک کشور ظاهراً مستقل در شمال یمن انجامید. تحت رهبری امام یحیی زیدی، یکی از فرقه‌های بانفوذ یمن شمالی، یک رژیم سلطنتی - مذهبی شکل گرفت که سیستم قبیله‌ای - فئودالی را در شمال متحد می‌ساخت. استقلال، کمترین تغییری در ساختار فئودالی - قبیله‌ای جامعه ایجاد نکرد. در نیمه اول قرن بیستم وضع بر این منوال گذشت.

تحت تأثیر تحولاتی که پس از جنگ جهانی دوم در خاورمیانه رخ داد، نارضايتی از نظم پوسیده زیدی‌ها افزایش یافت که منجر به قتل‌ها و تغییراتی در رأس هرم رژیم سلطنتی - مذهبی گردید، بدون این‌که به تغییری در خود جامعه منجر گردد.

در ۱۹۶۲ بود که گروهی از افسران ناسیونالیست طرفدار مصر و جمال عبدالناصر، با یک کودتا، رژیم سلطنتی - مذهبی زیدی‌ها را سرنگون کردند و جمهوری عربی یمن را در یمن شمالی برپا ساختند. یکی از این افسران که در تمام دوران پس از کودتا نقش اصلی را در یمن بر عهده داشت، علی عبدالله صالح بود که سرانجام چند روز پیش به دست انصار الله که سازمان فرقه‌ای شاخه‌ای از همان زیدی‌های شمال است، به قتل رسید.

اما سرنگونی حکومت امامان زیدیه توسط نظامیان نیز منجر به تغییری در ساختار فئودالی - قبیله‌ای و انجام فرم‌های بورژوا - دمکراتیک نشد. به‌جای آن جنگی داخلی میان سلطنت‌طلبان زیدی و جمهوری‌خواهان درگرفت

که تا سال ۱۹۶۹ به درازا کشید. گروهی از سران قبایل و فئودال‌ها که با حکومت زیدی‌ها تضاد داشتند، به متحدان نظامیان جمهوری‌خواه تبدیل شدند و از همان‌جا نقش و نفوذ خود را در دولت و سیستم اقتصادی آتی تحکیم کردند. این گروه از فئودال‌ها و سران قبایل نه‌فقط در طول جنگ داخلی منافع مادی کلانی را عاید خود کردند، بلکه در روند تحولات بعدی یمن شمالی تبدیل به سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ و بانفوذ یمن شدند.

در جریان این جنگ داخلی، عربستان سعودی، اردن و امپریالیسم انگلیس، پشتیبان و حامی سلطنت‌طلبان زیدی و مصر و اتحاد شوروی جانب‌دار نظامیان ناسیونالیست بودند. سرانجام نیز دولت مصر توانست با گسیل ارتش این کشور به یمن، جنگ داخلی را پس از گذشت ۸ سال به نفع نظامیان خاتمه دهد. تمام تحولاتی که در این دوران یمن شمالی به خود دید، اساساً در عرصه سیاسی بود و نه چیزی بیش از آن.

اما درحالی‌که در شمال جنگ داخلی در جریان بود، در جنوب که بخش پیشرفته‌تر یمن محسوب می‌شد، جنبشی رادیکال از درون خود توده‌های مردم در شهرها علیه استعمار انگلیس شکل‌گرفته بود که رهبری آن را جبهه رهایی‌بخش یمن در دست داشت. این جبهه توانست پس از ۵ سال مبارزات سیاسی و نظامی، بساط انگلیس را در ۱۹۶۷ برچیند و در پی یکرشته‌منازعات درونی، جمهوری دمکراتیک خلق یمن، در ۱۹۷۰ تشکیل گردید که از حمایت اتحاد شوروی برخوردار بود. برخلاف شمال فئودالی - قبیله‌ای، در جنوب، قبایل نقش و نفوذی نداشتند و تنها در محدوده‌ای دولت انگلیس برای حفظ سلطه خود، آن‌ها را کمک و تقویت می‌کرد. با استقرار جمهوری دمکراتیک خلق یمن، ته‌مانده بقایای قبیله‌ای - فئودالی از این بخش یمن برچیده شد.

دولت این کشور با تکیه بر حمایت‌ها و کمک‌های اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی، توانست یکرشته رفهم‌های بورژوا - دمکراتیک را به مرحله اجرا بگذارد. بقایای فئودالیسم برچیده شد. صنایع و مؤسسات بزرگ ملی شدند.

سرمایه‌گذاری‌های وسیعی در تأسیسات زیربنایی صورت گرفت. درزمینه بهداشت و مسکن نیز اقداماتی به مرحله اجرا درآمد. برنامه سوادآموزی همگانی به مرحله اجرا درآمد و قوانینی به نفع زنان به تصویب رسید. برابری زن و مرد به رسمیت شناخته شد. اتحادیه‌های کارگری، زنان و جوانان نیز فعال شدند.

درحالی‌که یمن جنوبی در حال اجرای این اقدامات رادیکال بود، قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، یمن شمالی را برای حمله نظامی به یمن جنوبی تقویت می‌کردند. جنگ میان شمال و جنوب از ۱۹۷۲ آغاز گردید و به‌رمع

آتش‌بس‌های مکرر تا ۱۹۷۹ ادامه یافت. تعرضات نظامی یمن شمالی به نتیجه‌ای نرسید و سرانجام با وساطت کشورهای عربی، آتش‌بس اعلام گردید. دو بخش یمن توافق کردند که برای وحدت تلاش کنند.

جمهوری دمکراتیک خلق یمن اما منابع اقتصادی لازم را برای پیشبرد برنامه‌هایی که در دستور کار قرار داده بود، خود به‌تنهایی نداشت و اساساً به کمک شوروی و بلوک شرق متکی بود. بنابراین با فروپاشی شوروی دچار بحران اقتصادی جدی شد. این خود به تسریع روند وحدت‌یاری رساند که در سال ۱۹۹۰ به نتیجه رسید. اما مشکل شمال و جنوب، پس از یک جدایی تقریباً ۲۰۰ ساله و سطوح پیشرفت متفاوت، نمی‌توانست صرفاً با توافق حزب

سوسیالیست جنوبی‌ها و حزب کنگره ملی علی عبدالله صالح حل گردد. نزاع بر سر اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول که تمام دست‌آوردهای مردم یمن جنوبی را به‌ویژه با خصوصی‌سازی‌های گسترده و یورش به دست‌آوردهای زحمتکشان، بر باد می‌داد، بالا گرفت. چهار سال پس از وحدت، بار دیگر جدایی رخ داد و گروهی از سران حزب سوسیالیست، مجدداً دولت یمن جنوبی را تشکیل دادند. اما اکنون اوضاع منطقه و جهان چنان به

زیان آن‌ها تغییر کرده بود که دیگر نمی‌توانستند، موجودیت خود را حفظ کنند. رژیم عبدالله صالح در اتحاد با حزب یمنی اصلاح که اخوان المسلمین و گروهی از سران قبایل در درون آن متشکل شده‌اند، دولت جنوبی را در جریان یک جنگ کوتاه‌مدت سرنگون کرد و این بار وحدت دو بخش یمن بازور نظامی برقرار گردید.

دست‌آوردهای مردم یمن جنوبی در عرصه‌های مختلف پایمال شدند. یکی از تلاش‌های عبدالله صالح از این‌پس در بخش جنوبی علاوه بر پیشبرد برنامه اقتصادی صندوق بین‌المللی پول و تبدیل کردن آن به یک بخش حاشیه‌ای در اقتصاد یمن، تقویت جریانات اسلام‌گرای سنی مذهب برای مقابله بانفوذ حزب سوسیالیست بود. بنابراین در منطقه‌ای که اسلام‌گرایان زمانی کمترین نقش و نفوذ را در میان توده مردم داشتند، اکنون گروه‌های اسلام‌گرای وابسته به امارات متحده عربی و القاعده، به یک نیروی قدرتمند جدایی‌طلب تبدیل شده‌اند. تضاد شمال و جنوب حل نشد، بلکه تضادهای جدیدی بر آن افزوده گردید.

در بخش شمالی، رشد مناسبات تولید سرمایه‌داری که از دهه ۷۰ روند تدریجی و آرامی را آغاز کرده بود، از دهه ۹۰ با اجرای برنامه اقتصادی صندوق بین‌المللی و سرمایه‌گذاری‌هایی که به‌ویژه در رشته‌های نفت و گاز انجام گرفت، به شیوه مسلط تولید تبدیل گردید. اما بسیاری از بقایای شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری، همچنان در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باقی ماند.

سران قبایلی که متحد علی عبدالله صالح بودند و توانسته بودند نقش و نفوذ مهمی در دستگاه دولتی

یمن در چنگال تضادهای پیچیده و بحران‌های عمیق

یمن به دست آورد، تبدیل به سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگی شدند، اما در همان حال که به قدرت اصلی اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری یمن تبدیل شدند، همچنان پاسدار سیستم قبیله‌ای باقی ماندند و موقعیت خود را در رأس کنفدراسیون‌هایی قبیله‌ای، از جمله مهم‌ترین آن‌ها، حاشد و بکیل حفظ کردند. امتیازات سران قبایل باقی ماند. در یمن حتی سران قبایل کوچک‌تر نیز، از امتیازات ویژه‌ای برخوردارند، از دولت کمک‌های مالی دریافت می‌کنند. محافظان مسلح ویژه خود را دارند و برخی زندگی‌شان شبیه شیوخ عرب در کشورهای هم‌جوار است. این در حالی است که توده‌های مناطق روستایی و قبیله‌ای در منتهای عقب‌ماندگی در فقر و جهل به سر می‌برند. گرچه سران کنفدراسیون‌های قبایل، دیگر از چنان اتوریته‌ای برخوردار نیستند که بتوانند سران و شیوخ قبایل یا گروه‌هایی از قبایل را با فرمان‌های خود بسیج کنند، بلکه آن‌ها گاه با گرفتن پول و سلاح به جبهه‌های رقیب می‌پیوندند، اما هنوز آن قدر قدرت دارند که حمایت آن‌ها از این یا آن گروه هیئت حاکمه یمن، گاه تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای برجای بگذارد. آن‌ها حتی می‌توانند گروه‌های مسلح ویژه خود را به حمایت از این یا آن گروه به صحنه بیاورند. یکی از عوامل تضعیف عبدالله صالح در جریان جنبش ۲۰۱۱ به بعد در این بود که برخی از سران قبایل بزرگ یمن، به‌ویژه روسای فدراسیون قبیله‌ای حاشد، که متحد همیشگی عبدالله صالح بودند، نه‌فقط از حمایت وی دست برداشتند و در صفوف ارتش که نفوذ داشتند، شکاف انداختند، بلکه نیروهای مسلح قبیله‌ای خود را به مصاف نظامیان طرفدار صالح فرستادند. نقش سران قبیله‌های مختلف در این واقعیت نیز منعکس است که در رأس مهم‌ترین احزاب یمن تعدادی از سران کنفدراسیون‌های قبایل قرار دارند. سیستم قبیله‌ای نه‌فقط یکی از سرمنشأهای تضاد، کشمکش، درگیری و بحران‌های داخلی یمن است، بلکه یکی از سرمنشأهای نفوذ و مداخله قدرت‌های منطقه‌ای نیز هست. پول و اسلحه‌ای که قدرت‌های خارجی از نمونه عربستان، ایران، امارات و قطر در اختیار قبایل و فرقه‌های مذهبی قرار می‌دهند، نقش مهمی در حمایت از این یا آن گروه هیئت حاکمه، این یا آن دولت خارجی ایفا می‌کند. در کنار این برجای ماندن سیستم قبیله‌ای، فرقه‌های مذهبی بسیاری در یمن وجود دارند که فعالیت آن‌ها همواره مورد حمایت رژیم علی عبدالله صالح و رژیم‌های منطقه بوده و از کمک‌های فراوانی نیز برخوردار بوده‌اند. در خاورمیانه کمتر کشوری را می‌توان سراغ گرفت که این‌همه فرقه‌های مذهبی در آن فعال باشند و از امکانات فراوانی نیز برخوردار باشند. در جریان جنگ علی عبدالله صالح علیه حوثی‌های زیدی در ۲۰۰۹ او حتی القاعده را برای

تضعیف حوثی‌ها تقویت کرد و زندانیان آن‌ها را نیز آزاد کرد. اما همین عبدالله صالح در شرایط دیگر گروه موسوم به انصار الله یا حوثی‌های زیدی، را برای تضعیف برخی گروه‌های اسلام‌گرای سنی مذهب مورد حمایت قرار داد. علی عبدالله صالح فقط با حمایت طبقه سرمایه‌دار و زمین‌دار و نیز قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نبود که توانست ۵۰ سال در رأس قدرت سیاسی باقی بماند، او از بقای سیستم قبیله‌ای و تقویت فرقه‌های دینی و مانور دادن میان آن‌ها در خدمت تحکیم جایگاه خود به‌خوبی استفاده می‌کرد. از همین رو می‌توانست در ظاهری قانونی، در تمام به‌اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، بالاترین آراء را نصیب خود و حزب سازد. روشن است که یک چنین رژیمی می‌بایستی به هر دارو دسته‌ای باج بدهد تا حمایت آن‌ها را داشته باشد، یا به جان یکدیگر بیندازد و صالح در این کار استاد بود. بنابراین فساد در جامعه یمن دیگر محدود به درون دستگاه دولتی و سران و مقامات حکومت نبود، بلکه دامنه‌ای بسیار گسترده داشت. یک چنین جامعه‌ای الزاماً می‌بایستی از جهات مختلف، فاسد و عقب مانده باشد.

با تمام اوصاف، این واقعیت به‌جای خود باقی است که در این جامعه، سرمایه‌داری هم شیوه تولید مسلط است و در اساس، تضادهای همین سرمایه‌داری محرک اصلی توده‌های زحمتکش مردم شهرهای یمن در انقلاب ۵ سال پیش بود. به‌رغم این‌که هنوز ۶۵ درصد از جمعیت ۲۵ میلیونی این کشور در روستاها زندگی می‌کنند، اما بر طبق آمار سال ۲۰۱۴، از کل تولید ناخالص داخلی معادل ۵۵ میلیارد دلار، سهم کشاورزی و دامداری حدود ۲۲ درصد بوده است، درحالی‌که سهم صنعت و خدمات شهری ۷۸ درصد بود. البته سهم بخش صنعت از این تولید ناخالص داخلی تنها ۱۵ درصد است که این نیز عمدتاً مربوط به نفت و گاز و در حدودی صنایع آلومینیم و سیمان است. صنایع غذایی، نساجی، چرم و صنایع کوچک‌تر سهم بسیار ناچیزی دارند. از مجموع نیروی کار شاغل، ۱۴ درصد، معادل ۹۰۰ هزار نفر در سال ۲۰۱۴ در بخش صنایع فعال بودند که تنها ۱۸۰ هزار تن در صنایع بزرگ مشغول به کار بودند. ۵۷ درصد نیروی شاغل در بخش خدمات و ۲۹ درصد در کشاورزی بودند. نرخ بیکاری در یمن از ۳۰ درصد متجاوز است و همواره صدها هزار کارگر یمنی در دیگر کشورهای عربی منطقه کار می‌کنند. عمده درآمد دولت نیز در همان سال ۲۰۱۴ از منابع محدود نفت تأمین می‌شد که ۶۵ تا ۷۰ درصد درآمد دولت و ۹۰ درصد صادرات یمن را تشکیل می‌داد. درآمد دولت از گاز نیز به حدود نیم میلیون دلار می‌رسید. دولت یمن

همواره به کمک‌های مالی دولت‌های عرب ثروتمند منطقه به‌ویژه عربستان سعودی و نیز امپریالیسم آمریکا متکی بوده است تا بتواند هزینه‌های دستگاه دولتی را تأمین کند. در واقعیت اما این کمک‌ها نیز به جیب مقامات دولتی می‌رفت.

در کشوری با این اقتصاد ضعیف، سرمایه‌داری، مصائب بزرگی برای توده‌های کارگر و زحمتکش به بار آورد. به‌ویژه با اجرای دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان یمنی از اوایل قرن بیست و یک به‌شدت وخیم شد. درحالی‌که طبقه سرمایه‌دار این کشور سرمایه‌های هنگفتی انباشت و بر طبق محاسبات سازمان ملل، فقط ثروت علی عبدالله صالح تا ۶۰ میلیارد دلار تخمین زده شد، تشدید فقر، بیکاری و گرسنگی سهم کارگران و زحمتکشان بود. کافی است اشاره شود که حتی پیش از جنگ‌های داخلی اخیر، درآمد بیش از ۵۰ درصد یمنی‌ها روزانه کمتر از دو دلار بود. بخش بزرگی از توده‌های مناطق روستایی که به شهرها سرازیر شدند، نتوانستند کاری پیدا کنند و به میلیون‌ها فقیر و گرسنه پیوستند. فشار کاهش بهای نفت و کمک‌های خارجی نیز بر دوش توده‌های زحمتکش یمن قرار گرفت. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اعطای هرگونه وام جدید را موقوف به حذف سوبسیدها کردند.

حذف سوبسیدها به‌ویژه سوبسید مواد سوختی، گران شدن بهای کالاها و وضعیت معیشتی توده مردم را به درجه غیرقابل تملی وخیم کرد. پی آمد این فشار فقر و بیکاری، گرانی، فساد گسترده و بی حقوقی، نارضایتی گسترده در میان توده‌های شهری بود که به اعتراضات و تظاهرات سال ۲۰۱۱ انجامید. میلیون‌ها تن از مردم در شهرهای یمن به‌ویژه در صنعا، تعز، عدن به جنبشی پیوستند که دانشجویان و جوانان یمنی آغازگر آن بودند. سرکوب‌های رژیم عبدالله صالح و وعده بهبود اوضاع نتیجه‌ای نداد. توده‌هایی که به انقلاب برخاسته بودند، به بیکاری، فقر، گرانی، حذف سوبسیدها، فساد، تبعیض، بی حقوقی، به‌ویژه بی حقوقی زنان معترض بودند و خواهان برافتادن رژیم دارو دسته عبدالله صالح شدند. بالاخره نیز صالح را مجبور به فرار و استعفا کردند. احزاب رسمی متحد صالح، اکنون در نقش اپوزیسیون ظاهر شدند و کوشیدند با همکاری عربستان و شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس، ابتکار عمل را در دست‌گیرند. عبدربه منصور هادی به‌جای صالح قرار گرفت. اما جریان رادیکال که متشکل از توده‌های کارگر و زحمتکش، دانشجویان و جوانان، جریانات چپ و گروه‌های مختلف سیاسی و مدنی بود، تأثیرات مثبت خود را بر کنفرانس گفتگوهای ملی در مارس ۲۰۱۳ برجای نهاد. این کنفرانس، خواستار تصویب یک قانون اساسی جدید، برخورد با فساد درون دستگاه دولتی، رسیدگی به مسئله جدایی‌طلبان

یمن در چنگال تضادهای پیچیده و بحران‌های عمیق

جنوب شد. کنفرانس توافق کرد که یک هیئت مبارزه با فساد ایجاد شود، تبعیض علیه جنوب تخفیف یابد، قوانینی به نفع زنان تصویب گردد و یک سیستم فدرال ایجاد شود. یک کمیته ریاست‌جمهوری نیز در فوریه ۲۰۱۴ طرحی را ارائه داد که یمن به یک فدراسیون ۶ منطقه‌ای تبدیل شود.

اما هیچ‌یک از این مصوبات کنفرانس عملی نشده بود که بار دیگر بحران اوج گرفت. در پی تصمیم منصور هادی به قطع مجدد سوبسیدها، اعتراضات بالا گرفت. حوثی‌های گروه انصار الله تلاش کردند، از بحرانی که در یمن پیش‌آمده بود به نفع خود استفاده کنند. این گروه از زیدی‌های یمن که تحت تأثیر افکار و عقاید جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت، از حدود ده سال پیش فعالیت مسلحانه خود را در یمن آغاز کرده بود. در سال ۲۰۰۴ مناطقی را در منطقه مرزی شمال یمن به تصرف درآورد. به‌رغم وقفه‌های کوتاه دامنه درگیری‌های نظامی به منطقه وسیع‌تری از یمن گسترش یافت و حتی پایگاه‌های نظامی عربستان در مناطق مرزی مورد حمله این گروه قرار گرفت که در جریان این حملات ده‌ها تن از نظامیان عربستان به قتل رسیدند. رژیم عبدالله صالح نیروی نظامی وسیعی را در سال ۲۰۰۹ برای مقابله با تهدیدات حوثی‌ها که مدام جدی‌تر می‌شد، به منطقه گسیل کرد. درگیری‌های نظامی گسترده‌ای رخ داد. اما به‌رغم این‌که صدها تن کشته و ده‌ها هزار بی‌خانمان شدند، سرکوب حوثی‌ها ممکن نشد. بنابراین طرفین در فوریه ۲۰۱۰ آتش‌بس اعلام کردند. شرط قرارداد آتش‌بس از جمله، عقب‌نشینی حوثی‌ها از شهرها، حمله نکردن به گاردهای مرزی عربستان و در عوض آزادی فعالیت سیاسی این گروه فرقه‌ای بود. با بحرانی‌تر شدن اوضاع خاورمیانه و تشدید تضادهای جمهوری اسلامی ایران با عربستان، جمهوری اسلامی ایران از جهات مختلف نظامی و مالی این گروه را تقویت کرد. بنابراین در شرایطی که بحران یمن اوج گرفته بود، انصار الله به‌عنوان یک گروه منسجم نظامی که توانسته بود حمایت سران برخی از قبایل دیگر را نیز به دست آورد و با عبدالله صالح نیز ائتلاف کرده بود، کاملاً آماده بود که هم در تحولات یمن نقش ایفا کند و هم سیاست جمهوری اسلامی را علیه عربستان سعودی پیش ببرد.

در حالی که بحران و کشمکش بر سر اقدامات حکومت در ۱۹۱۴ ادامه داشت، حوثی‌ها شهر عمران را که در ۴۵ کیلومتری صنعا قرار داشت تصرف کردند و آماده یورش به پایتخت شدند. در همین شرایط منصور هادی تصمیم گرفت که مجدداً سوبسیدها را قطع کند که با مخالفت وسیع توده‌های مواجه شد. حوثی‌ها اکنون در نقش مدافع خواست‌های مردم یمن و مخالف اقدامات حکومت نیز ظاهر شدند. آن‌ها بدین طریق کوشیدند حتی حمایت بخش‌هایی از مردم صنعا را به دست آورند و به‌سادگی وارد صنعا شوند. با توجه به از هم‌گسیختگی رژیم عبدالله

صالح، اکنون آن‌ها به نیروی تعیین‌کننده سیاسی - نظامی تبدیل‌شده بودند که سرانجام آن با یک‌رشته درگیری‌هایی سیاسی و نظامی به عزل و فرار منصور هادی، جنگ‌های داخلی در مناطق مختلف یمن و مداخله مستقیم نظامی عربستان و متحدان آن انجامید. جنگی که حالا دو سال ادامه دارد و وحشتناک‌ترین مصائب را برای توده‌های زحمتکش مردم یمن به بار آورده است. بنابراین نمتنها خواست‌هایی که کارگران و زحمتکشان، جوانان و روشنفکران برای تحقق آن‌ها به انقلاب روی آورده بودند، تحقق نیافت، بلکه سرکوبگری‌های حوثی‌ها و فراتر از آن عواقب فاجعه‌بار جنگ داخلی و دخالت نظامی مستقیم خارجی نیز بر مصائب توده‌های زحمتکش مردم یمن افزوده شد.

اما انصار الله چه می‌تواند بکند؟ به‌رغم این‌که حوثی‌ها صنعا را به تصرف درآورده‌اند، آن‌ها نه قدرت و توان آن را دارند که بر یمن حکومت کنند و نه شرایط یمن، انبوه تضادها و بحران‌های آن، یک چنین امکانی را به آن‌ها می‌دهد. در قد و قواره یک‌مشت افراد عقب‌مانده‌ترین قبایل شمال نیست که حتی بتوانند صنعا را که پیشرفته‌ترین شهر یمن است، در تصرف خود نگهدارند. ماندن آن‌ها تا همین لحظه در صنعا نیز با تکیه بر اسلحه و سرکوب نارضایتی و اعتراضات مردم بوده است. آن‌ها البته تا مقطعی می‌توانستند روی حمایت بخش‌هایی از بوروکراسی و نیروی نظامی دولتی طرفدار صالح حساب کنند، اکنون با فروپاشی این ائتلاف، این امکان را هم از دست داده‌اند. ایده آل آن‌ها این است که با واسطه قدرت‌های خارجی بتوانند با جناح منصور هادی به سازش و توافقی دست یابند. اما بعید است که عربستان سعودی چنین اجازه‌ای را بدهد. اگر سیاست جمهوری اسلامی برای مقابله با عربستان نبود، شاید آن‌ها تا همین لحظه نیز صنعا را ترک کرده بودند. چون نه در صنعا کمترین پایگاهی در میان مردم‌دارند و نه می‌توانند حتی نان روزمره مردم را تأمین کنند. آن‌ها تنها با کمک‌های مالی و نظامی گسترده جمهوری اسلامی توانسته‌اند یک نیروی مزدور قبیله‌ای برای حفظ صنعا تأمین کنند. حوثی‌ها به‌جز در برخی مناطق دورافتاده شمالی هیچ نفوذ و پایگاهی در میان مردم یمن ندارند. البته در همان حد که در میان قبایل منطقه‌ای از یمن پایگاه دارند، نابودی آن‌ها توسط گروه‌های رقیب و عربستان نیز ناممکن است. طرفداران هادی و عربستان هم در مناطقی که حاکماند به‌ویژه در جنوب نه‌فقط فاقد پایگاه در میان مردم‌اند، بلکه در همین لحظه نیز با جدائی‌طلبان درگیرند.

درواقع در یمن نه دولتی وجود دارد و نه قدرتی که حتی با فرض آتش‌بس و ائتلاف جناح‌های درگیر و رقیب بتواند بر این کشور حکومت کند و تضادها و بحران‌های موجود را مهار کند. به‌ویژه که اکنون، حل درگیری‌های نظامی نیروهای داخلی یمن به اراده قدرت‌های خارجی از جمله مهم‌ترین آن‌ها عربستان سعودی و نیز جمهوری اسلامی وابسته شده است. اوضاع یمن به‌مراتب پیچیده‌تر از آن است که گفته شود، بخشی در تصرف منصور هادی است، بخشی در تصرف حوثی‌ها و بخشی در تصرف القاعده و گروه‌های اسلام‌گرای نزدیک به آن. سراسر یمن مملو از تضادها، اختلافات و درگیری‌هایی است

کمک‌های مالی

کانادا- ونگوور

دمکراسی شورایی	۵۰ یورو
دمکراسی شورایی ۲	۵۰ یورو
دمکراسی شورایی ۳	۵۰ یورو

سوئیس

علی‌اکبر صفایی فراهانی	۳۰ فرانک
سیامک اسدیان (اسکندر)	۴۰ فرانک
حمید اشرف	۳۰ فرانک
محمد کاسه‌چی	۵۰ فرانک
امیر نبوی	۵۰ فرانک

دانمارک

هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
دکتر نریمیس	۲۰۰ کرون
خروش (دسامبر)	۲۰۰ کرون

سوئد

یاد همه شهدای کمونیست	۲۰۰ کرون
گرامی یاد	۲۰۰ کرون

هلند

داوود مداین	۵۰ یورو
-------------	---------

که هیچ قدرتی و هیچ سازشی قادر نیست به‌سادگی آن‌ها را حل کند و یمن را از این فاجعه نجات دهد. تضادهایی که به بحران و انقلاب انجامید، نمتنها حتی تخفیف نیافت، بلکه اکنون دیگر به منتها درجه حدت خود رسیده‌اند. فقر فراگیر که نیمی از جمعیت کشور را با گرسنگی مداوم مواجه ساخته است، بیکاری که اکنون نرخ آن احتمالاً باید به ۵۰ درصد رسیده باشد. گرسنگی، ویرانی و آوارگی که باند‌های رنگارنگ طبقاتی، قبیله‌ای و مذهبی با جنگ‌های خود به بار آورده‌اند، نقش ویرانگر عربستان سعودی و جمهوری اسلامی، تضادهایی متعدد پس‌مانده‌های قرون‌وسطایی، نقش فرقه‌های متعدد مذهبی، نقش ساختارهای قبیله‌ای، تضاد شمال و جنوب، این‌ها مجموعه تضادهایی هستند که به‌سادگی قابل‌حل نیستند و یمن را در بن‌بست کامل قرار داده‌اند.

یمن هرگز نمی‌تواند از شر این‌همه تضاد و فاجعه رها شود، مگر با انقلابی رادیکال که این جامعه را از بیخ و بن دگرگون کند. آیا در جامعه عقب‌مانده یمن می‌تواند چنین انقلابی رخ دهد؟ اگر ۵۰ سال پیش چنین رویداد انقلابی در یمن جنونی ممکن بود و اگر ۵ سال پیش توده‌های کارگر و زحمتکش، دانشجویان، زنان و روشنفکران یمنی می‌توانستند به انقلاب روی آورند، هیچ‌گاه احتمال روی‌آوری توده‌های مردم یمن به انقلاب منتفی نیست. فقط یک انقلاب می‌تواند آن‌ها را نجات دهد.

یمن در چنگال تضادهای پیچیده و بحران‌های عمیق

مردم یمن در طول ۵۰ سال گذشته با جنگ‌های داخلی متعددی در این کشور روبه‌رو بوده که گاه نزدیک به یک دهه ادامه داشته است. در تمام این جنگ‌های داخلی، همواره دولت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های جهانی، دخالت مستقیم و غیرمستقیم داشته‌اند. اما به‌جرت می‌توان گفت که ویرانگری و کشتارهای تمام جنگ‌های داخلی پیشین و مداخله قدرت‌های خارجی، به پایه کشتار و ویرانی جنگ دو سال اخیر و صدمه‌ای که مردم این کشور دیده‌اند، نمی‌رسد.

گزارش‌ها نشان می‌دهند که در این فاصله لااقل ۱۵ هزار تن از مردم غیرنظامی به قتل رسیده و هزاران تن معلول شده‌اند. برخی شهرها ویران شده و متجاوز از ۳ میلیون در آوارگی به سر می‌برند. مردم شهرها با قحطی و گرسنگی

مواجه‌اند. از جمعیت ۲۵ میلیونی این کشور، ۱۷ میلیون نیازمند غذای روزمره هستند. امکانات بهداشتی و درمانی محدود این کشور نابود شده‌اند. متجاوز از نیم میلیون به وبا مبتلا شده‌اند. صدها مدرسه ویران و تعطیل و ۲ میلیون کودک از رفتن به مدرسه بازمانده‌اند. از حدود ۲۰۰ هزار معلم این کشور، ۷۳ درصد آن‌ها ماه‌ها حقوق دریافت نکرده‌اند. اغلب واحدهای صنعتی و خدماتی تعطیل‌اند. میلیون‌ها کارگر بدون هرگونه دستمزد و امکاناتی، گرسنه و بیکار رها شده‌اند. با تمام این ویرانی، چشم‌اندازی کوتاه مدت برای پایان این ویرانی و کشتار متصور نیست. دلیل آن نیز صرفاً به مداخله و رقابت قدرت‌های خارجی و نقش ویرانگر آن‌ها در این کشور محدود

از صفحه ۹

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

دانمارک:

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097
نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://74.91.172.21/>

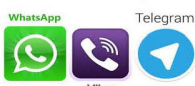
پست الکترونیک E-Mail:
info@fadaian-minority.org

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 755 November 2017

با **سازمان فدائیان (اقلیت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۲



تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

بدینوسله به اطلاع علاقمندان تلویزیون دکراسی شورایی می‌رسانیم که:
برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی روی شبکه ۲۴ ساعته تلویزیون "دیدگاه" از اول ژوئن ۲۰۱۷ برابر با ۱۱ خرداد ۱۳۹۶ به جای ماهواره هانت برد مجدداً از ماهواره یاه ست پخش می‌شود.

مشخصات ماهواره:

ماهواره یاه ست Satellite Yahsat
فرکانس ۱۱۷۶۶ Frequency
عمودی Polarization Vertical
سیمبل ریت ۲۷۵۰۰ Symbol rate
اف‌ای سی ۵/۶ FEC

ساعت پخش برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی:

چهارشنبه‌ها ساعت نه و نیم شب به وقت ایران
(ساعت ده صبح به وقت لس آنجلس و هفت عصر به وقت اروپای مرکزی)
بازپخش این برنامه: روز پنجشنبه نه و نیم صبح به وقت ایران
(ده شب پنجشنبه به وقت لس آنجلس و هفت صبح پنجشنبه به وقت اروپای مرکزی)

اینترنت:

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای، می‌توانید از طریق اینترنت نیز برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی را مشاهده کنید.

۱- بطور زنده در ساعات ذکر شده، در سایت تلویزیون دیدگاه و شبکه رسانه ای "جی. ال. ویز"

www.didgah.tv
www.glwiz.com

۲- به صورت آرشیو، در سایت سازمان فداییان - اقلیت:

<http://www.fadaian-aghaliyat.org/>
<https://tvshora.com/>

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید.
توجه: بینندگان عزیز تلویزیون دکراسی شورایی جهنت اطلاع؛ سالی دو بار - در پائیز و بهار - بطور ناهمزمان در ایران، اروپا و امریکای شمالی ساعات تغییر می‌کنند که البته هر بار پس از چند هفته، ساعات این سه منطقه یکسان می‌شوند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی